

# تربہ گفتہاں



۴. تربی ہیگے

# فهرست عناوین

## فصل اول

۱.۱ مقدمه

۱.۲ سطوح گفتمان

۱.۳ چه چیزهایی گفتمان را سیاسی میسازند؟

## فصل دوم

### نیاز گفتمان سیاسی

۲.۱ شرایط عینی جامعه

۲.۲ شرایط ذهنی جامعه

۲.۳ تضادها و شباهت ها

## فصل سوم

### مباحث تیوریتیکی گفتمان

۳.۱ مقدمه: گفتمان برای چه؟

۳.۲ گفتمان در مسیر تاریخ

۳.۳ گفتمان در شرایط متوازن و غیر متوازن

۳.۴ لاکلاو، و موف / موف

## فصل چهارم

شیوه ها و میکانیزمها

فصل پنجم:

نتیجه گیری

# فصل اول

## ۱.۱ مقدمه

۱.۱ مقدمه ، ۲.۱ سطوح گفتمان ، ۱.۳  
چه چیزهایی یک شی را سیاسی میسازند؟

گفتمان سیاسی هیچگاهی مانند امروز بر سر زبانها قرار نداشته است، در حالیکه ما به عنوان (حیوان ناطق) هر روز در حالت گفتمان قرار داریم. گفتمان نام جدید محاوره، گفتگو، مباحثه. است چه شفاهی باشد این مباحثات یا کتبی یا توسط علایم.

تیزیس اساسی این رساله این است که با در نظر داشت درسهای تاریخ و شرایط کنونی که ما در آن قرار داریم دیسکورس یا گفتمان برای دست یابی به یک توافق در سطوح مختلف مایکرو، میسو یا ماکرو برای حل مسایل مورد منازعه و یافتن راهای حل برای آنها، برای همیاری و همزیستی مشترک ضروری پنداشته میشود. نیاز این گفتمان بیانگر دگرگونی ها و اختلافات است. یک نظر مختصر به چگونگی گفتمان سیاسی در کشور و دلایل موفقیت و ناکامی آن برای گفتمان بعدی و موفقیت آن ضروری پنداشته میشود.

بحث ما در این رساله در مورد گفتمان سیاسی بر همین مسایل متمرکز است. فصل اول زمینه های بحث های بدی را فراهم میسازد.

گفتمان سیاسی برای سالهای متمادی- آغاز از نخستین هسته های سیاسی روشنفکری در جامعه افغانی در زمان امیر حبیب الله تا کنون در سطوح مختلف انجام شده است. قبل از آن نیز در جرگه ها به گفتمان میپرداختند. جمعیت سری توسط معلمان و کارمندان لیسه حبیبیه با دیگران نمیتوانست بدون تبادل نظر، بحث و گفتگو ایجاد گردد. بدین گونه ما نه تنها برای یافتن هم فکری یا حل اختلافات، و کار مشترک به گفتمان نیاز داریم تا سازمانها و نهادها را ایجاد و فعال نگهداریم، بلکه در سطوح ملی و منطقوی و بین المللی نیز برای تاسیس و حفظ روابط دیپلماتیک، فرهنگی و اقتصادی، صلح و جنگ با آن سروکار داریم.

ما درین روزها بیشتر در مورد گفتمان ملی میشنویم و میخوانیم، زیرا شرایط کنونی ما را به انجام آن واداشته است. یعنی ما امروز بیشتر از هر زمان دیگر به گفتمان ملی نیاز داریم. گفتمان ملی بدون شک از دیالوگ آغاز میگردد و تا سطوح میسو، ماکرو، فراملی و بین المللی را میتواند احتوا نماید. فصل اول بحیث مقدمه ما را با بحث های بعدی آشنا میسازد.

این رساله به هدف یاری رساندن به این پروسه تهیه گردیده و خواننده را در فصل دوم با نیاز گفتمان آشنا میسازد. این فصل میخواهد بگوید جامعه روشنفکری افغانستان و مردم چرا به گفتمان سیاسی نیاز دارند.

این گفتمان را بدون شک در گام نخست جامعه روشنفکری میان خود باید انجام دهد. با مشخصات و دشواریهای این جامعه روشنفکری در همین فصل آشنا خواهیم شد.

فصل سوم به برخی از مسایل تیوریتیکی و دانستی های تحقیقات انجام شده در مورد گفتمان تخصیص یافته تا از دانش دیگران نیز در کار

گفتمان بهرمنند گردیم. بحث گفتمان در تحت حاکمیت امارت اسلامی قابل توجه است. فصل چهارم بر شیوه ها و میکانیزم های گفتمان در شرایط افغانی مکث مینماید و در فصل پنجم از بٹ های انجام شده نتیجه گیری میشود.

## ۱.۲ سطوح گفتمان

گفتمان میتواند اهداف چند گانه داشته باشد یا دارای یک هدف باشد اما در سطوح مختلف صورت میگیرد این سطوح میتوانند افقی باشند یا عمودی. وقتی دو حزب سیاسی باهم گفتگو مینمایند، میخواهند باهم متحد گردند و یا چندین حزب در نتیجه گفتمان موفقانه میخواهند ایتلاف سیاسی را بوجود آورند، یا ما هرکدام به هدف کسب اعتماد، متقاعد ساختن یا حل مشکلات به گفتمان میپردازیم. این گفتمان ها از نظر سطح افقی اند. گفتمان زمانی سطح عمودی دارد که شرایط میان طرف های گفتمان غیر متوازن (asymmetric) باشد.

باید خاطر نشان نمود که هدف از گفتمان در این رساله گفتمان سیاسی است. اینکه چه چیزی گفتمان را یا هر شی دیگر را سیاسی میسازد در این فصل مورد بحث قرار داده میشود. اما نخست بر سطوح گفتمان مکث مینماییم. زیرا ما به نه تنها در شرایط کنونی به گفتمانهای درون سازمانهای سیاسی و میان سازمانهای سیاسی نیاز داریم بلکه به گفتمان با قدرت

سیاسی حاکم و به اصطلاح متحدان یا مغرضان بیرونی نیز باید پردازیم. گفتمان یا دیسکورس از لحاظ سطوح در حالت های افقی و عمودی صورت میگیرند. این سطوح عبارت اند از:

1. سطح فردی: افراد باهم صحبت یا بحث مینمایند. در اینجا وقتی ما متن را بحث دیسکورس بدانیم، میتوانیم دیسکورس را نوعی از مونولوگ نیز بدانیم زیرا خواننده از طریق متن با نویسنده در بحث قرار میگیرد. اما نویسنده غایب است در حالیکه متن آن دیالوگ نیست.

2. سطح میسو یا سازمانی: این سطح را میسو مینامند زیرا در میان سطوح مایکرو ماکرو قرار میگیرد و از سوی دیگر این سازمانها در وسط میان مردم و حکومتها قرار دارند، چه آنها مانند جامعه مدنی کشور ما نقش های مستقلانه خود را ایفا میکنند یا نه. سطح سازمانی گفتمان عبارت است از گفتمان درون- سازمانی (inter-organizational) و میان سازمانها (intra-organizational). مانند گفتمان احزاب سیاسی، جبهه ها و...

3. سطح ملی یا ماکرو (Macro): گفتمان ملی در این سطح قرار دارد.

4. سطح فرا ملی (regional of ultra - national): میتواند مناطق جغرافیایی باشند یا حوزه فکری.

5. سطح بین المللی (international): مانند مباحثات بین المللی سازمان ملل، و سایر سازمانهای بین المللی.

در همه ی این سطوح مساله مهم نخستی برای گفتمانها، قرارداد موضوعات در اجندای سیاسی است. مثالهای این مورد عبارت اند از جنو

ساید، وحشی گریهای امارت. نیازی به گفتن ندارد که گفتمانها میتوانند از لحاظ محتوا انواع دیگری نیز داشته باشند. ما در اینجا در مورد گفتمان حاکمان بحث نداریم بلکه با گفتمان در شرایط متوازن و غیر متوازن سروکار داریم.

واقعیت امر این است که ما هرروز در هر حال گفتمان به سر میبریم چه در جامعه یا در درون سازمانها، اما افاده (گفتمان ملی) به گونه های مختلف و متفاوت در سالهای اخیر ورد زبان قرار گرفته است. آنانی که از گفتمان به نام ها و عبارات متفاوت سخن میگویند در حقیقت از گفتمان سیاسی سخن میگویند، زیرا آنها در مورد قدرت و تقسیم آن میخواهند بحث نمایند. وقتی به چند مثال از این ها توجه نمایم در میابیم که آنها اهداف سیاسی دارند: ۱. مذاکرات بین الافغانی: مذاکران یعنی بحث و تبادل نظر یعنی گفتمان میان افغانان چرا و در چه مورد؟ واضح است که معضله یا معضله هایی وجود دارند که افغانان باید در آن مورد با هم صحبت نمایند نه اینکه دانشمندان یا مقامات حکومتی به گفتمان بپردازند بلکه جامعه افغانی. تشکیل حکومت با قاعده وسیع، یا به اشتراک همه ی جوانب بصورت لاتینت از گفتمان در مورد تقسیم قدرت یا مشارک در قدرت سخن میگوید. اکنون میبینیم چه چیزهایی یک شی از زمره گفتمان ها را سیاسی میسازند. چه مشخصاتی این گفتمانها را سیاسی میسازند؟ در عنوان بعدی سعی میشود به این پرسش پاسخ داده شود.



## ۱.۳

### چه چیزهایی یک‌ش‌ی را سیاسی میسازند

وقتی به کلماتی مانند سیاسی و عباراتی مانند اهداف سیاسی، اسلام سیاسی، حزب سیاسی، نظام یا رژیم سیاسی میاندیشیم، در میابیم که آنها نه تنها از نظر بیان با سایر سازمانها فرق دارند اما در عمل نیز با آن سازمانها قابل تمیز اند. به عبارت دیگر صفت (سیاسی) در عمل سیاسی آنها حضور دارد. از نظر زبان این عبارات پیامی دارند و بخشی از یک دیسکورس اند. دانشمندان دیسکور را (زبان در عمل) توصیف کرده اند. مذاکرات بین الافغانی نیز یکنوع گفتمان است. اما از نظر تیوری گفتمان، مفهوم متفاوت را بیان مینماید. بین افغانها در این افاده بین جوانب مختلف - بخصوص جوانب کلیدی - معنا میدهد. همسایگان افغانستان نیز به گونه ای از گفتمان سخن میگویند و قتی آنان از (یک حکومت فراگیر) سخن میگویند. منظور آنها بیشتر مشارکت عمال آنها در قدرت است تا یک حکومت واقعاً ملی.

اشرف غنی و کرزی نیز به بیانهای متفاوت از گفتمان ملی سخن میگویند، همچنان، احمد مسعود و شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان از بحران. خبرهای تازه تر از گفتمان ملی توسط (شورای هماهنگی

گفتمان ملی افغانستان) و گفتمان برای جنبش ملی (طرح آریانفر) میشنویم. اخیراً (حرکت ملی صلح و عدالت) که در اواسط اکتوبر ۲۰۲۲ اعلام موجودیت کرد، نیز از گفتمان ملی سخن میگوید.

بدون گفتمان ملی یا مباحثات ملی (National Discourse) نمیتوان به توافق معقول دست یافت در حالیکه توافق تحت فشار ممکن است، و با رفع فشار رفع میگردد. اما اینها همه از گفتمانی مشابه به (چایخانه) سخن نمیگویند. آنها از گفتمان سیاسی صحبت میکنند.

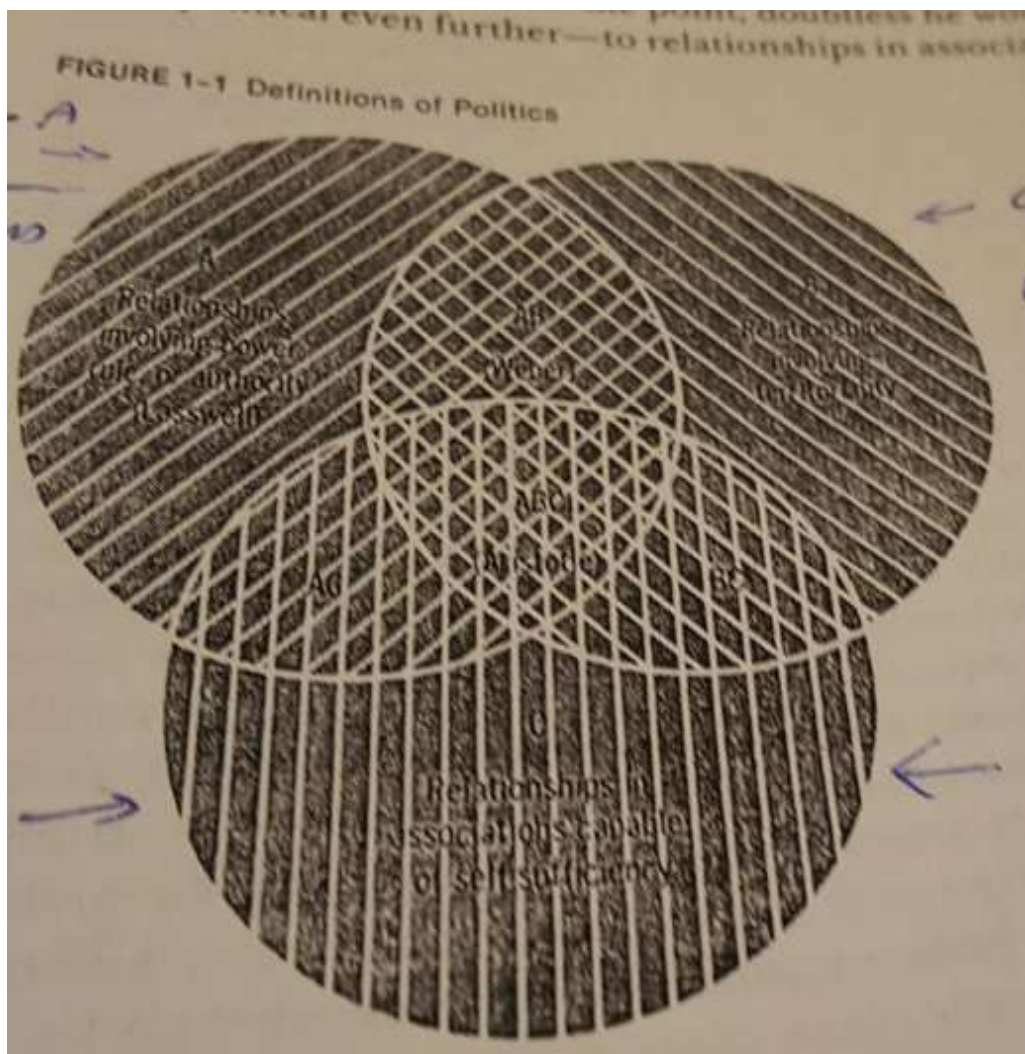
تشکیل جبهات (چاره ناچار) اند که ناکامی خود را در فرهنگ سیاسی افغانان ثابت کرده است. ما جبهات پدر وطن و مادر وطن، جبهات راست و چپ بسیار را تجربه کرده ایم و روشنفکران ما مانند پرندگان بر سر دانه های ریخته شده برای آنان متفرق شده اند و یا نتوانستند در مارکیت سیاسی خود را مطرح سازند. این خصیصه که اینهمه ادعاها در مورد گفتمان را سیاسی میسازند کدامنها اند.

وقتی به اهداف این سازمانها یا افراد توجه نماییم و از خود پرسیم: آنها - که از آنان نامبرده شد - چه میخواهند؟ یک گام از یافتن پاسخ فاصله داریم. آنها در ساده ترین بیان میخواهند یک حالت غیر دلخواه را به یک حالت دلخواه تغییر دهند. مبارزات مهاتماگاندی توانست حالت غیر دلخواه را به حالت دلخواه تبدیل نماید اما خان عبدالغفار خان نتوانست. مذاکرات دوحه نیز در ظاهر امر میخواست حالت افغانستان را به یک وضع دلخواه که در آن مجاهدان قدیم و جدید با لیبرالها حکومتداری نمایند، تبدیل نماید. از اینجا است که از دو نوع مبارزه - عاری از خشونت و مبارزه مسلحانه - سخن گفته میشود. این گفتمانها بدون شک اعمال

فشار مینمایند- یعنی طرف را وادار میسازند آنچه انجام دهند که نمیخواهند یا به آن بدون محبوریّت تن نخواهند داد. بنابراین (اعمال فشار) یکی از مشخصات آن است اما نمیتواند به تنهایی از یک شی سیاسی بسازد زیرا اعمال فشار میتواند فردی باشد. دانشمندان صلاحیت و قدرت را نیز از مشخصه ها پنداشته اند. در این رابطه بهتر است به شرایط ضروری سیاسی شدن و شرایط بسنده سیاسی شدن یک پدیده بیانیشیم.

رابیرت دال از ارسطو نقل میکند که وی معتقد بود حداقل یک مشخصه جامعه سیاسی موجودیت صلاحیت یا حاکمیت (authority or rule) است (Dahl, R. A.:1991, p.2). هارولد لاس ویل (Harold Laswell) علم سیاست را بحیث یک رشته تجربی (empirical) مطالعه شکل دهی و مشارکت در قدرت و عمل سیاسی که با دید قدرت انجام شده باشد (Lasswell cited in Dahl R.A,1991: p.3) تعریف مینماید.

دال مینویسد که ارسطو، ویبر، لاس ویل و تقریباً همه ی دانشمندان علوم سیاسی موافقت دارند که روابط سیاسی - که سیستم سیاسی یک بخش آن است، در دایره (A)، جایی که روابط سیاسی شامل قدرت، حاکمیت یا صلاحیت قرار دارند، قابل دریافت است. لاس ویل آن را از لحاظ تعریف در دایره (A) و ارسطو و ویبر در دایره (B) و (C) مینند.



Source: Dahl, A. (1991). Modern Political Analysis. New Jersey, Prentice Hall, Inc. p.3

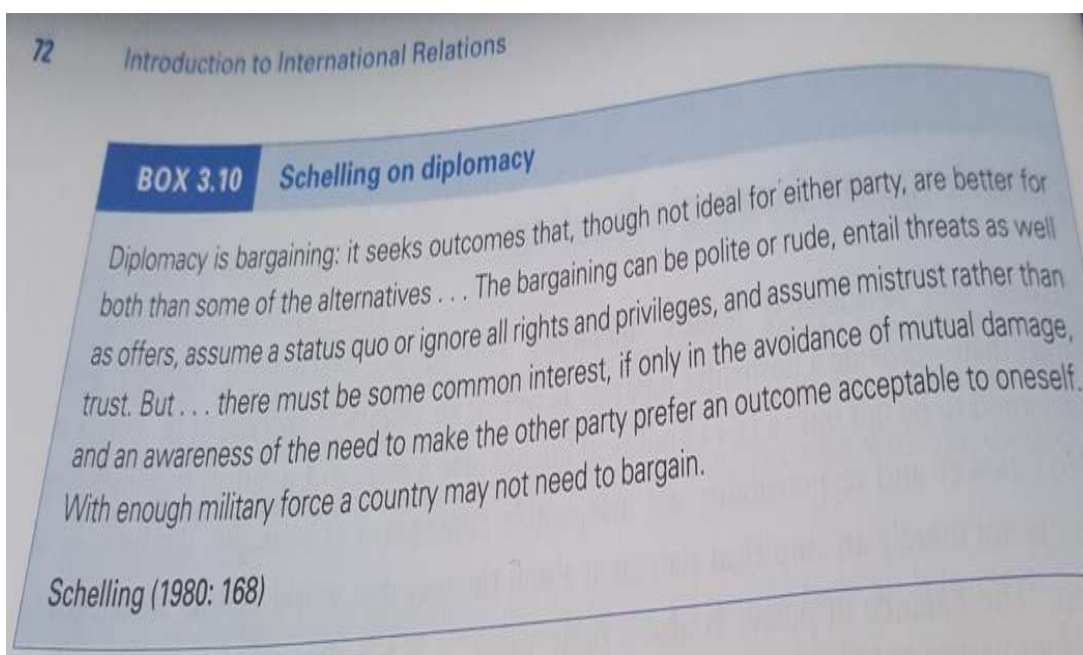
اما فکر نمیشود که صلاحیت پدر یا مادر خانواده سیاسی باید و با صلاحیت یک روحانی مانند خمینی و مقتدا صدر یا هیبت الله برابر و قابل مقایسه باشد. بحیث شاگرد علوم سیاسی دو شرط را بحیث مشخصه های میثناسم که بسنده اند، یک شی را سیاسی سازند:

۱. عامه بودن صلاحیت: عرصه سخن یا عمل سیاسی یا صلاحیت باید عامه باشد نه خصوصی.

۲. اعمال فشار: اعمال فشار میتواند تحمیل باشد یا اجبار. در تحمیل خشونت به کار برده نمیشود اما انواع مختلف اعمال قدرت برای وادار سازی طرف به کار برده میشوند. اجبار عبارت از اعمال قدرت فیزیکی/ نظامی است. این دو خصیصه را در هر عمل سیاسی سازمان سیاسی میتوان یافت. مثال فعالیتهای دیپلماتیک که مذاکرات و گفتمان در هسته آن قرار دارد این واقعیت را با صراحت نشان میدهد.

هدف اساس گفتمان سیاسی متقاعد ساختن طرف است به آنچه مورد نظر است. یکی از اهداف گفتمان ملی این است که میخواهد به تفاهم معقول دست یابد. تفاهم ملی در ذات خود مصالحه ملی معقول است. زیرا اگر معقول نباشد ملی نمیتواند باشد. توماس شیلینگ در این رابطه توجه را به منافع مشترک که وی (Common interest) مینامد معطوف میدارد، زیرا بدون آن گفتمان و چانه زنی سودی نخواهد داشت.

باوصف اینکه دید شیلینگ به چانه زنی (bargaining) و سیاست خارجی ارتباط دارد، این چانه زنی نوعی از گفتمان سیاسی است و در رابطه با هر گفتمان سیاسی در هر سطح صدق میکند. رابرت جکسن (Robert Jackson) و جیورج سورینس (George Sørensen) خلاصه دید شیلینگ را در دریچه (۳:۱۰) بازتاب داده اند.



شیلینگ دیپلماسی را چانه - زنی میخواند که در پی نتایجی است که هر چند ایدیال و دلخوا برای هیچ طرفی نیست، بهتر از تعداد دیگری بدیلها برای آنها میباشد... (Schelling Thomas, cited in Robert Jackson, et al.,) (2007:72)

برای آنانی که از گفتن ملی با امارت اسلامی سخن میگویند دو موضوع میتواند مطرح باشد:

1. تشکیل یک حکومت ایتلافی زیر نام فریبنده حکومت وحدت ملی.
2. متقاعد ساختن امارت به رعایت حقوق بشری (شرایط ضروری). زیرا دنیای به اصطلاح آزاد غرب در چنین حالت هیچ مشکلی با امارت اسلامی نخواهند داشت در حالیکه شرایط بسنده برای تعامل رسمی آنها با امارت اسلامی مطالبات دیگر اند.

# فصل دوم

## نیاز گفتمان سیاسی

۲.۱ مقدمه، ۲.۲ شرایط عینی، ۲.۳ شرایط ذهنی، ۲.۴ تضادها و  
شباهتها، ۲.۵ موضوعات مورد منازعه

### ۲.۱ مقدمه

در این فصل استدلال می‌گردد که جامعه روشنفکری بحیث مغز و دماغ جامعه ملی حیثیت نیروی محرکه را دارد. این یک ادعا را میتوان از راه های مختلف بر کرسی نشانند. ماموریت و مسوولیت جامعه روشنفکری بر همین مبنا قرار میگیرد. نخست دلایل حمایوی از این ادعا را بر می‌شمارم:

۱. جامعه روشنفکری حیثیتی را در جامعه ملی دارد که سر انسان در بدن وی دارد. زیرا آنها توانایی های احساسی و بینایی و تصمیمگیری را دارند. آنها آگاهی میدهند، تربیت مینمایند، بسیج، مدیریت و رهبری مینمایند.

۲. جامعه بشری در نتیجه شعور و درک جامعه روشنفکری، انقلابات عمده (کشاورزی، صنعتی، علمی و تکنالوژیک) را در تاریخ بشر به ثمر رسانده است.

۳. دیدگاه ها، تیوریه‌ها و ایزم های سیاسی یا فرهنگی یا مذهبی و دینی فراورده های تفکر جامعه روشنفکری اند. توده های ملیونی به شمول کارگران فیزیکی و ذهنی از این فراورده ها بهرمنند گردیده اند. بنابراین جامعه روشنفکری لوکوموتیف تاریخ و انکشاف اجتماعی-اقتصادی و سیاسی اند. در گفتمان سیاسی نیز این جامعه نقش کلیدی را ایفا مینماید.

از نظر تیوری ماتریالیستی، کارل مارکس (Karl Marx) مبارزه میان طبقات اجتماعی را (لوکوموتیف تاریخ) میدانست که جوامع را بسوی باز سازی انقلابی میراند. دید وی ماتریالیستی بود اما ماکس ویبر ایدیالیست استدلال مینماید که شیوه های تفکر (modes of thought) نیز در تغیر اجتماعی نقش دارد (Macionis John J. and Ken Plummer 1998:24). شواهد تاریخی از جامعه افغانی نیز تایید کننده این نقش اند که از طریق آگاهی دهی، تربیت، مدیریت و بسیج تحقق میابد. بیایید در رابطه با نقش جامعه روشنفکری در تاریخ معاصر کشور خویش، لحظه ای به عقب نگاه کنیم:

تاریخ معاصر کشور ما تجارب هولناک **چهار عقبگرد تاریخی** را به یاد دارد:

مرحوم غبار در (افغانستان در مسیر تاریخ) نخست از نهضت دموکراسی در غرب، در ترکیه، ایران و مصر، یاد مینماید و سپس مینویسد:



و اما در افغانستان پروگرام اصلاحی سید جمال‌الدین و امیر شیرعلی خان بین سالهای ۱۸۶۲-۱۸۷۸ از بالا رویدست گرفته شد و لی تعرض نظامی دولت انگلیس طومار این اصلاحات را ازهم پاشید و تا آغاز قرن ۲۰ پیچیده ماند. در بین سالهای ۱۹۰۱-۱۹۱۸ مجدد آ اصلاحاتی در افغانستان مورد عمل قرار گرفت . . . خصوصاً که از زمان امیر عبدالرحمن خان به بعد انکشاف تجارت روز افزون بود: در کابل جراید خارجی دست بدست محافل روشنفکر میگشت و این قشر قلیل که در ابتدا از بورژوازی ملی تجارتی و زمیندار لیبرال نمایندگی میکردند، بعدها برای تحدید قدرت بی سرحد شاه، تحصیل استقلال افغانستان و بوجود آوردن قانون اساسی به فعالیت آغاز نمودند(غبار، میر غلام محمد.ج.اول. ص.۷۱۶). غبار از سه مرکز روشنفکران یاد مینماید:

1. لیبرالهای دربار،

2. روشنفکران دموکرات که بر علاوه اصلاحات، تغیر رژیم مطالع العنانی را به رژیم دموکراتیک میخواستند، در لیسه حبیبیه بود. (جمعیت سری ملی) توسط معلمان و کارمندان این مکتب با تعدادی از روشنفکران خارج مدرسه حبیبیه و عده ای از روشنفکران دربار تاسیس گردید.

3. روشنفکران منفرد که امروز به نام شخصیت‌های مستقل از آنها نام برده میشود.

غبار فهرست اسمای ۴۵ تن از اعضای جمعیت متذکره را نشر میکند که به امر امیر حبیب الله محکوم و کشته شدند. به گزارش غبار: امیر حبیب الله خان بر روی این فهرست احکام خود را در جلال آباد و کابل... در حوت

۱۲۸۰ شمسی صادر کرد و گفت که من طومار نامنویس ملا منهاج الدین را نخواندم و در آتش انداختم و رنه عالمی برباد میرفت... (همان اثر، ص. ۷۱۸). ناگفته نباید نهاد که اسم ملا منهاج الدین نیز در این فهرست کشته شدگان درج است. غبار همچنان مینویسد که امیر از تعمیم مکاتب دست برداشت.

**دومین رویداد عقبگرد** این بود که پروسه ترقی و پیشرفت کشور تحت رهبری شاه امان الله با موانع جدی داخلی و خارجی عقب زده شد. در این رویداد ملی روحانیت متعصب را در اتحاد با منابع خارجی میابیم که باهم متحد شده اند. سردار عنایت الله که به قول غبار فقط سه روز شاه بود (۱۶-۱۴ جنوری ۱۹۲۹) توسط دو طیاره انگلیسی با خانواده وی به تاریخ ۱۷ جنوری بسوی پشاور پرواز کرد.

**سومین رویداد**، باز هم عقبگرد تاریخی اتفاق افتاد و این عقبگرد از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ به درازا کشید. باز هم همدستی روحانیت افراطی با حلقه‌های خارجی را شاهدیم.

**در چهارمین عقبگرد تاریخی** مردم باز هم شاهد همدستی تحریک طالبان با حلقه‌های خارجی بودند. در همه‌ی این حالات ما سه نیرو را در اتفاقات تاریخی شاهدیم:

- روشنفکران ترقی خواه
- روحانیت افراطی ضد ترقی
- حلقه‌های خارجی،

اما این را نیز شاهدیم که دونوع نیروهای محرکه تاریخ در جامعه روشنفکری داشته ایم که یکی آن نیرومند و توانسته چرخ تاریخ را به عقب برگرداند.

وضعیت کنونی ما نیز تغییر چندانی نکرده است. چرا؟ ادامه این فصل و فصل های بعدی به این چرا پاسخ خواهد داد. اما نخست به وضعیت کنونی توجه مینماییم و آن را در خطوط اساسی و کلی ترسیم مینماییم. این شرایط برای گفتمان روشنفکری چه در میان جامعه روشنفکری و چه با سایر بازیگران دارای اهمیت اند. شرایط کنونی را از نظر عینی و ذهنی در نظر میگیریم تا از یکسوعلل دشواریهایی را که تا کنون با آنها روبرو بوده ایم تشخیص نماییم، و از سوی دیگر نیاز گفتمان ملی را توضیح دهیم.

## ۲.۲ شرایط عینی

شرایط عینی یعنی شرایط زیست و مبارزه در زندگی روزانه در جامعه ملی چگونه اند؟ نویسنده برای سهولت در بحث جامعه روشنفکری را از جامعه ملی از همدیگر متمایز میبندد: جامعه ملی را متشکل از سایر اعضای جامعه تعریف مینمایم که یک سازمان سیاسی پنداشته میشود و از نظر اجتماعی یک کتله اجتماعی است که اعضای آن دارای علایق مشترک و احساس همبستگی اند. در این مبحث جامعه ملی مورد توجه قرار دارد.

**نخست جامعه روشنفکری** از نظر شرایط عینی در تشتت و پراگندگی سازمانی به سر میرسد. جامعه روشنفکری به صدها گروپ فکری منقسم است و تلاشهای آنها برای انسجام سازمانی به هدف توأم سازی توانایی ها، با موانع فکری روبرو اند، مهاجرت و بیجا شدگی مشخصه های دیگر این شرایط اند. از نظر سهم فیزیکی در قدرت نیز سهم جامعه روشنفکری در قدرت سیاسی ضعیف است، زیرا آنها نتوانسته اند حد اقل قدرت شمار را از راه توحید جزایر مستقل سازمانی در منظره سیاسی تبارز دهند. زیرا این جامعه نیروی خود را در سازمانهای متعدد منقسم ساخته است.

**دوم جامعه ملی** نه تنها در شرایط فقر مادی اقتصادی به سر میرسد بلکه فاقد نهادهای ملی میباشد و فاصله آن از جامعه روشنفکری در خطوط فکری برجستگی خاص دارد. رابطه این دو بیشتر عاطفی و احساسی

است و تا حد زیاد بر اعتماد غلیظ اتکا دارد. اعتماد رقیق میان آنها بر تجربه و شناخت اتکای بیشتر دارد تا بر تخصصگرایی و اخلاق مسلکی. از لحاظ عینی هیچنوع رویارویی سیاسی میان اقوام و قبایل ساکن در کشور مشهود نیست اما اثرات منازعات فکری جامعه روشنفکری در امتداد منافع رهبران سیاسی و استفاده ابزاری از افراد و سازمانها بصورت وقفه ای بخصوص در زمان انتخابات یا احساس خطر یا تهدید به منافع رهبران گروپی دیده میشوند. جامعه ملی بر اساس تجارب دهه های اخیر خوب میدانند سرانجام رهبران سیاسی آنان را تنها میگذارند تا خود به فکر نجات آنان و زندگی خود و فرزندان خود باشند.

### ۲.۳ شرایط ذهنی

شرایط ذهنی، جامعه ملی و جامعه روشنفکری را دوباره مرز بندی مینماید. در آغاز جامعه افغانی به دو نوع جامعه تقسیم نمودیم تا به بحث خود صراحت بخشیم. این دو عبارت بودند از جامعه ملی و جامعه روشنفکری. جامعه روشنفکری بخشی از جامعه ملی است و هسته فکری جامعه ملی را میسازد در حالیکه جامعه ملی حیثیت بدن را برای جامعه روشنفکری دارا میباشد. اکنون از نظر ذهنی و فکری ما جامعه ملی را بر اساس شاخص هایی دسته بندی مینماییم تا باز اندیشی و تحجر فکری را بتوانیم نشانم دهیم. چگونه میتوانیم این تفکیک را به صورت معقول

انجام دهیم؟ به گمانم همین دو معیار باز اندیشی و تحجر معیار های خوب اند اما غیر قابل پیمایش اند.

دشوار است تشتت فکری جامعه ملی را اندازه گیری نمود اما نمادی از رویارویی عملی در آن دیده نمیشود، در حالیکه تشتت فکری در جامعه روشنفکری آن جامعه را از مطرح شدن در حیات سیاسی دور نگهداشته است. تشتت و پاگندگی جامعه روشنفکری را ما در این واقعیت میتوانیم ببینیم که آنها بر اساس نحوه تفکر و تمایلات فکری به گروپها تقسیم شده اند.

گروپ عبارت از "یک کتگوری از مشخصاتی اند که در امتداد همگونی (prototype) انسجام یافته است" (Hogg. M. A. et al., 2010:154).

گروپها یک دسته متحد از نظر فکری و عملی است. روانشناسان اجتماعی معتقد اند که وحدت مشخصه بنیادی یک گروپ است که موجب همگونی و همبستگی میان اعضا میگردد (Ibid., p162).

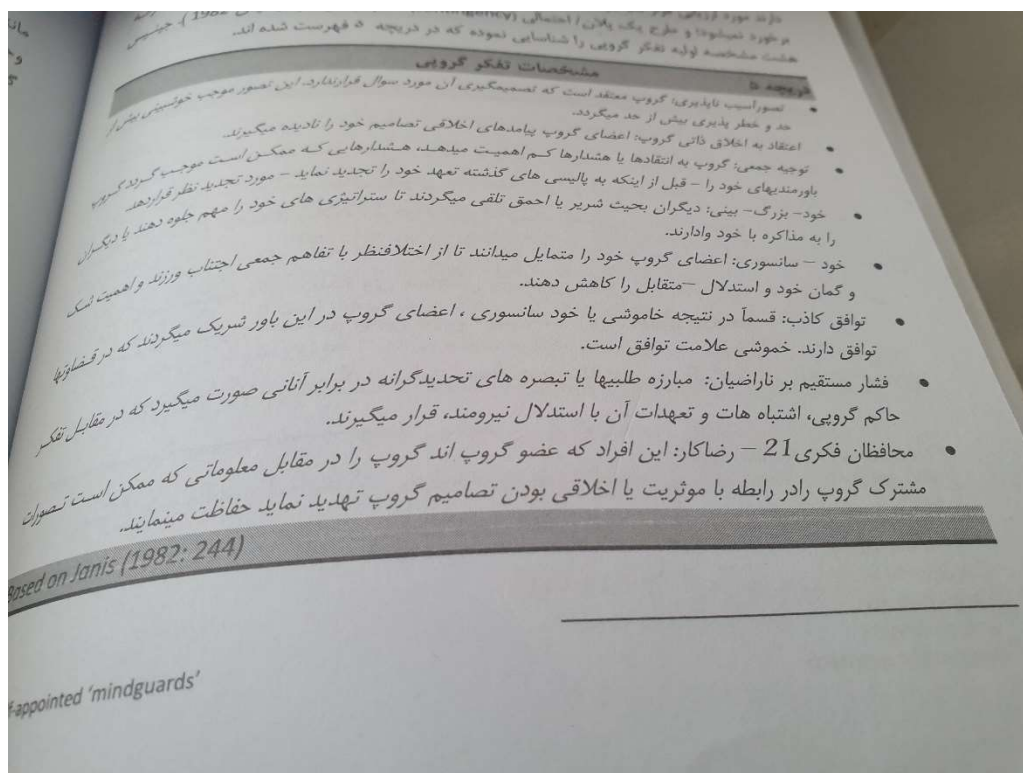
دو اصطلاح دیگر نیز برای وضاحت بحث ما در مورد تشتت سازمانی و فکری ضروری اند. این دو عبارت اند از ساختار گروپ و نقش ها در گروپ.

**ساختار گروپ** به باور دانشمندان عبارت از انقسام داخلی گروپ به نقش های متفاوت است که اغلب با در نظر داشت موقف و پرستیژ از هم متمایز اند. **نقش ها** عبارت از خطوط کلی رفتاری اند که فعالیت های مختلف را در داخل گروپ از همدیگر متمایز، و به نفع گروپ به همدیگر مرتبط میسازند (Ibid., p.166).

**تفکر گروهی (Groupthink)** نتیجه طبیعی چنین اتحاد فکری و عملی می‌باشد. تفکر گروهی شیوه فکری حاکم در گروه است که دارای مشخصات معین است.

### تفکر گروهی (Groupthink)

دانشمندان هشت خصیصه را زیر این نام تشخیص کرده اند (Robert Jackson and Georg Sørensen, 2007).



دانشمندان دلایل و انگیزه های مختلفی را تشخیص داده اند که انسانها بر اساس آنها به یک گروه میپیوندند یا گروه تشکیل میدهند. ما در زندگی روزانه انگیزه ها و دلایل تشکیل گروهها را شاهدیم. اینها عبارتند از:

(۱). نزدیکی فیزیکی، (۲) دستیابی به اهدافی که تنها نمیتوان به آن دستیافت، (۳) برای رهایی از تنهایی یا برای یک علاقمندی، (۴) برای حمایت از خود، (۵) هراس از مرگ (Hogg, M.A., et al, 2010:170).

هیچ گروهی عاری از مشخصات تفکر گروهی نیست. ما نه تنها روشنفکران مستقل چپگرا و راست گرا داریم بلکه احزاب سیاسی چپ گرا و راست گرا نیز داریم که بر اساس یک یا بیشتر از دلایل و انگیزه های فوق شکل گرفته اند.

راستگرایان توانسته اند خود را در حیات سیاسی جامعه ملی مطرح سازند و اعمال صلاحیت نمایند اما چپگرایان نتوانستند به چنین مرحله ای از تبارز دست یابند. هر دو دسته دارای ابزارهایی برای مطرح شدن در حیات سیاسی داشتند. راستگرایان ابزاری داشتند و دارند مانند ابزار مالی، نظامی، متحدان داخلی و متحدان خارجی. اما دسته دیگر ابزاری مانند آگاهی دهی، اعتماد سازی، اقناع دیالکتیکی و کار مردمی را بصورت بالقوه دارا بودند. مشخصه های ذهنی جامعه روشنفکری در خطوط کلی باز اندیشی و تحجر فکری اند.

بنابراین جامعه افغانی بار دیگر از نظر باز اندیشی و تحجر فکری میتواند دسته بندی گردد. نقش اساسی را در جامعه ملی آنطوریکه در آغاز بر اهمیت آن تاکید گردید، جامعه روشنفکری انجام میدهد. همه ی جوامع بشری در نتیجه کار جامعه روشنفکری به مدارجی از استقلال سیاسی و اقتصادی و تکنالوژیک دست یافته اند و جوامع ملی جامعه بشری نیز به



درجات مختلف از فراورده های جامعه روشنفکری بهرمنند گردیده اند. تششت فکری و ذهنی در جامعه روشنفکری بیشتر محسوس و مشهود است. این حقیقت که احزاب مادر نتوانسته فرزندان و دختران خود را دوباره متحد سازند، گواه بر قوت این پراگندگی فکری میباشد. فقدان سنگرهای فکری ملی گواه دیگر این آشفتگی فکری اند.

بحث تضادها و شباهتها نشان خواهد داد جامعه روشنفکری جامعه افغانی دارای چه تضادها و شباهت ها است و چرا نتوانسته موثریتی را دار باشد که سایر جوامع پیشرفته دارا اند.

## ۲.۴ تضادها و شباهتها

گروپها هرچند دسته های متحد از نظر فکر و عمل اند، دارای تمایلات متفاوت و گروپهای فرعی در داخل گروپ نیز اند. چه عواملی احزاب و سازمانهای سیاسی افغانی را که در آغاز واحدهای اجتماعی متحد فکری و عملی بودند به انقسام واداشتند؟ واضح است که در آغاز مبارزات سیاسی در کشور، چند دستگی کنونی را شاهد نبودیم. منطقی به نظر میرسد، اگر همان دلایل و انگیزه هایی را که موجب تشکیل گروپ ها میگرددند، بحیث عواملی بشناسیم که در آنسوی این قرار دارند.

هرچند در این بحث در پی آنیم تا با تضادهای فکری و شباهتها در جامعه روشنفکری جامعه افغانی آشنا گردید، لازم است به علل این تضادها و اختلافات توجه را جلب نماییم. اما سوال اساسی بحث که باید پرسید این است که چرا جامعه روشنفکری ما از نظر دیدگاه ها چنان متفرق است که نتوانسته خطوط مشترک فکری خانوادگی خود را دریابد؟ این سوال برای بحث ما در مورد گفتمان دارای اهمیت محوری است.

تفاوتها و اختلافات نه تنها ضروری اند بلکه سودمند اند زیرا این تفاوتها و اختلافات اند که ما را قابل تفکیک میسازند، و از آن طریق موجب گوناگونی میگردند. در هر عرصه خلقت ما هم تفاوتها و هم دگرگونیهای ناشی از آن آنها را با صراحت میبینیم. وقتی تفاوتها و اختلافات ضروری و مفید و طبیعی اند، چه چیز جامعه را متحد نگه میدارد؟، و چرا از حضور تفاوتها و اختلافات زیر نام تضادها ناراض باید بود؟

ماکس ویبر معتقد بود که اعضای جوامع را یک دید یا جهانبینی متحد میسازد، در گذشته عنعنه چنین نقشی را ایفا میکرد. جوامع معاصر عقلانیت و سازمانهای بزرگ با فرهنگهای ویژه خود را به این هدف ایجاد کرده اند. دورکهایم بر همبستگی تاکید دارد: همبستگی میکانیک مبتنی بر مورال (moral-based mechanical solidarity) در قبل از جوامع صنعتی، و همبستگی ارگانیک عملی (practical organic solidarity) جامعه معاصر (Macionis John J. and Ken Plummer 1998:p.90).

به باور دورکهایم همبستگی میکانیکی بر پسندیدن (likeness) بنا یافته، و همبستگی ارگانیک ناشی از تقسیم کار است (Kenneth Thompson, 2005)

ما میبینیم که هر دو نوع بیان در جامعه افغانی در مجموع و در جامعه روشنفکری بخصوص مشهود اند. با این مقدمه مختصر می‌گذریم به شناسایی تضادها و شباهتها در جامعه روشنفکری.

## ۲.۴.۱ تضادها

تضادهای فکری در جامعه روشنفکری افغان در گذشته و در حال در نتیجه نفوذ ایدیولوژیک بیرونی بوجود آمده اند، هرچند وجود تضاد و بروز آن یک امر طبیعی است، نفوذ تفکرات بیرونی نقش انگیزنده را ایفا کرده است. دیکارت معتقد بود که مفکوره ها ذاتی اند: جیوفری گراهام (Geoffrey Graham, 2002:355) در رابطه با این موضوع از دیکارت

مینویسد:

“...our ideas of God, of eternal truths, and of true and immutable natures are innate, on two occasions he explicitly argued that all of our ideas, even sensory ideas, are innate in the mind (AT 8B 358, AT 3 418; CSM 1 304, CSMK 187)”<sup>1</sup>

Descartes says in a 1641 letter to Mersenne, these ideas ‘must have been in us before’ the stimulation of the sense organs.

جان لاک با این نظر که افکار ذاتی اند موافق نیست. لاک فرض میکند که مغز یک کاغذ سفید و فاقد هر نوع فکر است و سپس میپرسد که این افکار از کجا وارد مغز میگردند. پاسخ وی، (تجربه)، است.

Let us then suppose the mind to have no ideas in it, to be like white paper with nothing written on it. How then does it come to be written on? From where does it get that vast store which the busy and boundless imagination of man has painted on it—all the materials of reason and knowledge? To this I answer, in one word, from experience.

نه تنها دیکارت بلکه جان لاک نیز حق به جانب است. هر کودکی با یک نرم-افزار به دنیا میاید که برای رشد و بقای وی ضروری است. اما منابع معلومات ما در جامعه ای نیز قرار دارند که ما با آن سروکار داریم. (محیط زیست) را آگاهانه از قلم انداخته ام زیرا محیط زیست نمیتواند آن محیطی را بیان نماید که ما با آن رابطه و سروکار داریم. سه منبع معلومات انسانها عبارت اند از:

### ۱. فرهنگ

### ۲. دانش موجود در جامعه

### ۳. تجربه شخصی

ایرل بابی به این باور است که قسمت اعظم آنچه ما تلاش داریم در مورد بیاموزیم، تنها به صورت قسمی با سعی مستقیم و شخصی ما یا تجربه بستگی دارد، در حالیکه قسمت خیلی بزرگ آن، از دانش-مورد توافق (agreed-on knowledge) به دست میاید که دیگران به ما میآموزانند. وی مینویسد: این دانش مبتنی بر توافق هم ما را کمک میرساند و هم مانع میگردد تا خود را دریابیم. دو منبع مهم دانش دست-دوم ما عبارت اند از عنعنه و صلاحیت اند (Earl Bobbie, 1998:19).

نفوذ هر سه منبع بر ایجاد و رشد تمایلات سیاسی در تاریخ معاصر ما غیر قابل انکار است. اما تمایلات مشروطه خواهی در جامعه روشنفکری افغان تحت تاثیر تمایلات استقلال طلبی رشد کرده است. این بحث طولانی موضوع مورد بحث کنونی ما نیست و بسنده است بدانیم عوامل دالی و خارجی در رشد آن نقش ایفا کرده اند.

سوال نخستی ما در مورد علل این رویارویی ها و تضادهای فکری است و سوال دوم ما در مورد این تضادها.

مساله منابع دانش و نفوذ آنها بر جامعه روشنفکری تاحدی به سوال اولی پاسخ فراهم کرده است، بنابراین اکنون میگذریم به مسایل مورد مناقشه که جامعه روشنفکری را پراکنده و متشتت نگهداشته اند. نقش عوامل خارجی را نیز نباید نادیده گرفت. برای جلوگیری از به درازا کشیدن بحث، بصورت مختصر بر این عرصه ها مکتب میشود.

۱. ایدیولوژیگرایی: جامعه روشنفکری افغان از چند جهت در نتیجه ایدیولوژیگرایی منقسم شده است. نه تنها انقطاب بین المللی فکری جامعه روشنفکری را تحت نفوذ قرار داده بود بلکه تمایلات سیاسی دیگر نیز بر افکار داخلی اثر نهاده بود. وجود احزاب چپ و راست با گوناگونیهای خانوادگی در آنها گواه بر این مدعا اند. این انقسام در نتیجه تحولات سیاسی زمینه های انقسام بیشتر و تشکیل حجره های متعدد را فراهم گردانید. نقش عوامل خارجی و آنچه را که به نام (identity politics) یاد میشود، در این زمینه نیز نباید فراموش کرد. انترناسیونالیزم پورلیتاریایی، اخوت اسلامی، سوسیالیزم و لیبرالیزم مفاهیم خیلی مقدس برای یک تعداد افراد اند.

۲. شخصیت پرستی: شخصیتها همواره نقش های مهمی را در جامع ایفا کرده اند، اما روشنفکران افغان همواره به دور شخصیت ها متحد شده اند تا به دور اصول. شخصیتگرایی های روشنفکران افغان را نمیتوان نادیده

گرفت، بخصوص وقتی این شخصیت ها جز کاریسما ی شخصی، چیزی مانند مکتب فکری برای پیروی و پرستش ندارند. چنین افراد هنوز هم در دیسکورسهای روشنفکری سازمانها و احزاب اهمیت خود را دارا اند. کارملی ها، زرغونی ها، مسعود و بابه مزاری یا غنی و نجیب ... نیروهای روشنفکری را متفرق ساخته اند.

۳. هویتگرایی: این یک از دشواریهای معاصر میان روشنفکران افغان است که بصورت زبانگرایی و اتنوسنتریزم تبارز کرده است.

تعدادی از این ریا رویی ها واقعی اند و تعداد دیگر واقعی نیستند و جعل شده اند. در کل میتوان اذعان داشت: این ما هستیم که میان اینهمه اختلافات بر تعدادی بیشتر و بر تعداد دیگر کمتر اهمیت میدهیم و باز هم ما هستیم که مشترکات و خطوط کلی را نادیده میگیریم.

مساله اساسی در اینجا این نیست که این تمایلات طبیعی نیستند، بلکه این است که این تمایلات موجب افتراق در جامعه روشنفکری گردیده اند. به عبارت دیگر تفاوتهای فکری بصورت طبیعی مرزهای مشترک میآفرینند و چرا این مرزها میان روشنفکران و تمایلات سیاسی آنان به (خطوط قرمز) برای آنان مبدل شده اند؟

چرا ما باید ایدیولوژی را در اولویت قرار دهیم یا شخصیت ها را نه اصول انسانی را یا چرا برخی از هویتها برای ما بیشتر از برخ دیگر با اهمیت اند؟ عواملی که این درجه بندی ها را موجب میگردند چیستند؟ اینها همه مظاهر و معلول ها اند که موجب تعیین اولویتها و درجه بندی میان آن نکات مورد منازعه میگردند. بحث ما بر شباهت ها، در حقیقت بر علل اصلی این تضادهای فکری میچرخد.

## ۲.۴.۲ شباهت‌ها

از بحث‌های قبلی میدانیم که جامعه روشنفکری افغانستان از نظر سازمانی و فکری متشتت و پراکنده است. این پراکندگی طبیعی و مفید اند هرگاه در یک حدی معقول و مناسب قرار داشته باشند. این حقیقت نیز انکار ناپذیر است که تفاوتها و اختلافات پاترونها یا خطوط کلی را نیز دارا اند و بر اساس آن خطوط کلی یعنی شباهتها و همگونی‌ها گروپها شکل میگیرند.

ما در بحث قبلی از ویبر و دورکهایم یاد کردیم. ماکس ویبر عقلانیت و سازمانهای بزرگ با فرهنگ‌های سازمانی را سمت جوامع معاصر میدانست و دورکهایم بر همبستگی میکائیک و ارگانیک تاکید داشت. چه چیزی جامعه روشنفکری افغان را در این حالت تشتت فکری و فیزیکی باهم متحد نگه میدارد؟

بصورت طبیعی چیزهایی انسانها را از هم متفاوت و مجزا میسازند و چیزهایی آنان را باهم شبیه میسازند. ما در این بحث درخواستیم یافت که جامعه روشنفکری افغان در مهمترین خصایص خیلی باهم شباهت دارند. و جالب این است که این شباهت‌ها موجب رویارویی‌ها و در نتیجه تشتت فکری و فیزیکی در آن جامعه گردیده اند. این مساله به یک معما میماند زیرا شباهت‌ها باید باعث اتحاد و همبستگی گردند. زیرا گروپهایی که تا کنون تشکیل گردیده اند بر اساس شباهت‌ها شکل گرفته اند. جامعه

روشنفکری از این لحاظ در جهت مقابل بخش دیگر جامعه ملی قرار میگیرد. این شباهت هابرخی مادی اند و برخ دیگر معنوی، و زیاد اند مانند دین مشترک، فرهنگ مشترک، منافع ملی مشترک، خانه مشترک، هویت مشترک، زبانهای ملی مشترک. اما اینهمه مشترکات تحت نفوذ تعداد دیگری از مشترکات قرار دارند. این مشترکات فکری را بر می‌شماریم:

۱. تعصب: چیزی است که ما همه با هم شریک داریم. ماهمه از مقداری تعصب برخورداریم اما میزان آن در هر یک از ما و در هر رابطه متفاوت است. این تعصب در ما در دو نوع خود خیلی متباز است:

- تعصب فکری: عبارت از حساسیت در برابر فکر دیگر و دیگر اندیشی است.

- تعصب گروهی: عبارت از حساسیت در برابر گروه دیگر یعنی گروههای غیر - خودی است. گروه بحیث یک دسته افراد متحد از نظر فکر و عمل تفکر گروهی و گروهگرایی را موجب میگردد. تفکر گروهی شیوه تفکر گروه را بیان مینماید و گروهگرایی بخش عملی آن را میسازد که در آن روابط بر ظوابط ارجحیت دارند. تعداد زیادی از دانشمندان در تعدادی از موارد تهدیدی را در انسوی تعصب میبینند که متعصب احساس مینماید. دوستان علاقمند میتوانند برای معلومات بیشتر در این رابطه، به رساله (هفت مقاله) اینجانب مراجعه نمایند.

۲. فقدان تفکر انتقادی: تفکر انتقادی نه تنها به بازنگری نیاز دارد، بلکه بدون مقداری از دانش موثریت کمتر خواهد داشت. تفکر انتقادی ما را در رهایی نسبی از تعصبات فکری و گروهی کمک مینماید.



**نحوه تفکر و اندیشه:** در شیوه اندیشه و تفکر ما حقیقت همان است که با پندارها و تجربه ما سازگاری بیشتر دارد. فکر میکنم این یک امر طبیعی است، زیرا ما معلومات جدید را تنها بر اساس تجارب و معلومات خود میتوانیم بسنجیم. این همان چیزی است که ایرل بابی در مورد آن ابراز داشته که این معلومات میتواند ما را کمک نماید و یا مانع گردد. ما اغلب در این خصوص بر وجیزه ها استناد مینماییم: کور خود بینای مردم، آزموده را آزمودن خطا است و امثال اینها.

**۳. مصلحتگرایی:** پدیده مصلحتگرایی در فرهنگ افغانی و اسلامی وجود دارد. ما آن را در خانواده و در ساختارهای اتنیکی و اجتماعی میبینیم و حتی در ساختارهای معاصر کمانند حکومت و نهادهای حکومتی و در رفتار آنها. احترام به ریش سفید و بزرگ قوم نه تنها یک امر اخلاقی و مفید است اما نباید بر اصول و حقایق برتری یابد. مصلحتگرایی اغلب از نقد جلوگیری مینماید.

مشکل بعدی در روشنفکران افغان- با حفظ استثنا در همه ی مواردی که روشنفکران افغان مورد خطاب قرار دارند- **درک متن** است که تحت تاثیر سیستم ۱ و شیوه تفکر عنعنوی قرار دارد.

روشنفکران افغان با مباحثات مستدل میانه خوب ندارند زیرا، مباحثات دو خصیصه عمده و کلیدی دارند: نخست بیانگر موضعگیری های متفاوت اند و د و دیگر هدف آنها افهام و تفاهم و در نهایت رسیدن به یک حقیقت است. روشنفکران افغان با هر دو خصیصه نتوانسته اند فراتر از مرزهای فکری و گروهی در همزیستی زندگی نمایند. واقعیتهای زندگی

این ادعاها را ثابت کرده اند. موضعگیری های متفاوت و متضاد در میان ما در بحثها و یا گفتمانها به دو معنا تعبیر میشوند: در یک معنا موضعگیری ما چون اغلب سالمترین و عاقلانه ترین است با حیثیت و ابروی ما گره میخورد. دوم به معنای نقد و انتقاد است، و این نقد در هیچ جامعه ای سیمای خوب ندارد و بحیث خصومت پنداشته میشود. مباحثات چپ و راست برای اتحاد، به عنوان یک گواه عینی ادعای فوق را ثابت کرده است.

از لحاظ تفکر انتقادی نویسنده روشنفکران را بر اساس مطالعات شخصی در دسته های آتی دسته بندی کرده ام:

1. مرحله تفکر (حیوان ناطق): هر آدمیزاد بر اساس دانش، تجربه و عقلانیت خویش سنجیده عمل مینماید. آدمیزاد م با یک نرم افزار ضروری برای بقای وی به دنیامیاید و بر اساس این نرم افزار میانیدشد.
2. مرحله بخوان- بشنو- بپذیر: در این مرحله خواننده یا شنونده هرچه را میشوند و میخوانند می پذیرد. اما وی دارای سواد است ممکن باسواد بالقوه باشد یا بالفعل.
3. مرحله بخوان- بشنو- واکنش فکری: در این مرحله خواننده و شنونده در مورد آنچه شنیده یا خوانده واکنش نشان میدهد اما چیزی ماهوی بر دانش موجود نمیافزاید.
4. مرحله بخوان- بشنو- بیاندیش- بیافزا: در این مرحله شنونده یا خواننده بر دانش موجود، یک دانستنی ماهوی میافزاید.

5. مرحله اکتشاف و اختراع: اندیشمند چیز تازه یا بدیل تازه ایجاد مینماید. بر میگردم به تب جاری گفتمان سیاسی.

در تب جاری گفتمان، شاهدیم که جوانب مختلف تا کنون نتوانسته اند با هم به گفتمان پردازند و باهم به توافق برسند. شباهتهای یاد شده در توأمیت باهم شیوه اندیشه معمول در جامعه روشنفکری را میسازد که باید تغییر نماید و این شیوه را (شیوه متداول اندیشه و عمل) میتوان نامید. ما به شیوه جدید اندیشه و عمل نیاز داریم تا بتوانیم خطوط مشترک فکری و مادی را تشخیص دهیم و با همدیگر بحیث برابر در برابر قانون زندگی نماییم. مشکل دیگر این است که ما با باروها و شیوه تفکر خویش عادت مینماییم و آنها به ما تبدیل میگردند.

### راه فرار از این دام نهفته در ما، چیست؟

یک راه حل را دانیل کینمن (Daniel Kahneman) بر اساس تحقیقات انجام شده، پیشنهاد مینماید. وی میان سیستم ۱ و سیستم ۲ تفکر فرق میگذارد. سیستم ۱ اتماتیک عمل مینماید و سیستم ۲ کنترل شده عمل مینماید (Daniel Kahneman, p.17).

I adopt terms originally proposed by the psychologists Keith Stanovich and Richard West, and will refer to two systems in the mind, System 1 and System 2. System 1 operates automatically and quickly, with little or no effort and no sense of voluntary control. System 2 allocates attention to the effortful mental activities that demand it, including complex computations. The operations of System 2 are often associated with the subjective experience of agency, choice, and concentration, (Daniel Kahneman, p.22).

سیستم ۱ یک سیستم طبیعی ذاتی است که برای تحلیل مستمر دشواریهایی که یک ارگانیزم برای بقای خود باید حل نماید . . . (Daniel Kahneman, 89).

وی موردی را به گونه مثال یادآوری مینماید که تنها سیستم ۲ میتواند انجام دهد. مثال وی را در شکل آتی مبینید. وی مینویسد: یک نگاه به این شکل احساس فوری از مشخصه های زیاد آن فراهم مینماید. ما مبینیم که هر دو برج به اندازه برابر بلند اند و بسیار مشابه هم اند نسبت به برجی که در سمت چپ قرار دارد. . . اما ما با آن فوری نمیدانیم که تعداد بلاکها در برج سمت چپ با تعداد بلاکها بر فرش زمین ترسیم شده اند برابر است، و نمیدانید چقدر بلند خواهند بود برجی که شما از آنها خواهید ساخت. برای دانستن یک نه تعداد ها مساوی اند، باید آنها را بشمارید و نتایج را مقایسه نمایید، این فعالیتی است که تنها سیستم ۲ میتواند انجام دهد (Ibid., p.91).

بنابراین از نظر تفکر اکثریت ما از همان سیستم طبیعی و ذاتی یعنی سیستم ۱ استفاده مینماییم و معلومات و تجارب ما و وجیزه ها موجب میگردند ما به بسیاری از پرسشها پاسخ های آماده داشته باشیم. یک مثال این مورد همان اشتباه منطقی ارگومینتوم اد مینیوم (argumentum ad hominem)، و نوعی از ریداکثیو ابسوردوم (reductio ad absurdum) اند.

موضع گیری عاری از تعصب و با تفکر انتقادی برای گفتمان، بخصوص گفتمان های ملی دارای اهمیت است زیرا این موضعگیری موجب آغاز

یا عدم آغاز گفتمان میگردد. زیرا برای رسیدن به یک توافق معقول یا یک حقیقت باید گفتمان آغاز و ادامه یابد. زمانی که ما در بحث و گفتگو را بروی دیگری میندیم، وی را نادیده میگیریم و همزمان یک دید یا نظر به احتمال قوی متفاوت را فرصت بیان نمیدهیم، گفتمان سیاسی را با موانع روبرو میسازیم. این مشکل را در برخورد حاکمان وقت با روشنفکران آزادیخواه و در زمان قیام علیه شاه امان الله نیز میتوان تشخیص داد. چرا ما به نادیده گیری گروه های غیر خودی و اعضای آنها و یا حذف آنها متمایلیم، در حالیکه از زمامداران میخواهیم چنین نکنند؟

پس از اینکه تضادها و شباهتها را تشخیص نمودیم لازم است بدانیم موضوعات ملی مورد منازعه در جامعه روشنفکری کدامها اند که باید در محراق گفتمان نیز قرار داده شوند، زیرا این تضادها عبارت از نقاط اصطکاک اند که گفتمان ملی را با دشواری روبرو میسازند. تجربه مساعی برای احیای احزاب مادر از طریق گفتمان میان جزایر ایجاد شده در نتیجه زمین لرزه فکری نشان داده اند که این منازعات نیز نقش کلیدی را ایفا کرده اند. خطوط تمایلات اتنو سنتریک و ملیگرا در این مساعی و در گفتمان درونی در جامعه روشنفکری بر هیچ یکی پوشیده نیست. نگارنده آن را در هفت ساحه معین تشخیص داده است. نخست این ساحات مورد منازعه را نام ببرم و پس از آن نقاط تضاد و اصطکاک آنها را مشخص میسازم.

## ۲.۵ موضوعات مورد مناقشه در جامعه

### روشنفکری

انسانها دارای باورمندی ها، ارزشها و دیدگاه ها اند. روشنفکران افغان نیز نه تنها باورمندیهای و دیدگاه های متفاوت و بسیار دارند، بلکه برای اکثریت آنان این دیدگاه ها مقدس و تغییر ناپذیر اند. این تقدس به عدسیه فکری ما مبدل گردیده و در نتیجه به سایر مسایل از آن عدسیه نگاه میکنیم، عدسیه ای که زیاد نزدیک بین و کمتر دور بین است. بنابراین جامعه روشنفکری افغانستان مانند هر جامعه دیگر از اختلافات فکری بسیار برخوردار است. امات جامعه ما نتوانسته مشابهت ها و خطوط کلی توافق را دریابند. زیر این عنوان مسایل عمده مورد مناقشه روشنفکران افغان را بر می شمارم.

موضوعات مورد مناقشه در جامعه روشنفکری افغان عبارت اند از: ۱. ملت، ۲. هویت ملی، ۳. منافع ملی، ۴. سیستم سیاسی، ۵. زبان، ۶. تجزیه بحیث راه حل، ۷. دعوای مالکیت ارضی، ۸. تجزیه بحیث راه حل.

1. **ملت:** دو موضعگیری مجزا در برابر همدیگر قرار دارند: موضعگیری ملی: ملت افغان را بحی سازمان سیاسی واحد و تجزیه ناپذیر میشناسد. موضعگیری دومی مدعی است که ما ملت نشده ایم. اما ابراز نمیدارند که چرا ملت نیستیم و چه باید کرد تا ملت شویم. این دسته افراد نمیتوانند و یا نمیخواهند میان تعریف سیاسی ملت بحیث یک سازمان سیاسی و بازیگر سیاسی در روابط بین الدول و سایر تعریف های ملت بحیث یک مجتمع اجتماعی یا مذهبی تمیز نمایند. از سوی دیگر حضور ملت را در تعریف دول بحیث باشندگان اصلی یک قلمرو معین، نادیده میگیرند. ملت در افاده دولت عنصر اساسی و کلیدی است اگر همواره تعیین کننده نباشد.

2. **هویت ملی:** در دیسکورس مربوط به هویت ملی یکدسته خود را از طریق هویت اتنیکی معرفی مینمایند و از هویت ملی (افغان بودن) انکار مینمایند و اغلب به جای استفاده از افغان و افغانی کلمه افغانستانی را به کار میبرند. مشکل اساسی در اینجا تاکید بر هویت های اتنیکی و گروپی و احساس خود مختاری است. آنها همچنان آگاهانه فراموش میکنند که هویت ها ساخته میشوند و تغییر مینمایند.

3. **منافع ملی:** دسته افرادی که ملت بودن را انکار مینمایند، بصورت منطقی از منافع ملی انکار مینمایند، زیرا وقتی ملت وجود نداشته باشد منافی نیز وجود ندارند. احتمال دارد این بیان غیر مستقیم تاچریزم باشد که در آن جامعه ای وجود ندارد بلکه افراد و سازمانها وجود

دارند. تاچریزم تنها به آزادی و مسوولیت باور داشت (David Robertson, 2004).

4. **سیستم سیاسی:** دو موضعگیری مشخص یکی از سیستم متمرکز حمایت مینماید و دیگری از سیستم فدرال و هریکی موضعگیری خود را بهترین راه حل برای حل دشواریهای جامعه افغانی میدانند. موضعگیری سومی نیز به ندرت دیده میشود که بر اساس آن دشواری در سیستم سیاسی نه بلکه در گردانندگان سیستم سیاسی و فرهنگ سیاسی دیده میشود.

این بحث عمق دیگر دارد. در آنسوی ادعای تغییر نظام سیاسی، ادعای تقسیم و توزیع قدرت نهفته است. ادعاهایی مربوط به شمال و هزارستان بیانگر این تمایل اند. تقسیم و توزیع قدرت را بهتر است از هم دیگر آن متمایز سازیم. تقسیم قدرت بیشتر به تقسیم قدرت مرکزی میان جوانب به کار برده میشود اما توزیع قدرت بیشتر به معنای تفویض صلاحیتها است.

دال در آغاز کتاب خود زیر نام (Who Governs?) میپرسد: دریک سیستم سیاسی - جایی که هر فرد بالغ ممکن است رای دهد، جایی که دانش، ثروت، موقف اجتماعی، دسترسی به مقامات و دیگر منابع بصورت نابرابر تقسیم شده اند - که واقعا حکومت مینماید؟ این پرسش - فکر میکنم، در هر جایی پرسیده میشود که یک حکومت مردمی انکشاف نموده و شهروندان باهوش به مرحله ای از خود-آگاهی انتقادی در رابطه با جامعه خویش، دست یافته باشند. این پرسش باید چندین بار قبل از



آن افلاطون و ارسطو در آتن مطرح شده باشد. . . ) Dahl Robert, (2005, p. 19)

دال از تحقیقات خود در نیوهافن امریکا نتیجه گیری مینماید که پلورالیزم بر امریکا حکومت میکند. تحقیقات وی توسط تعداد دیگری از دانشمندان مورد سوال قرار داده شده است، اما ما با آن کاری نداریم. سوال این است که ما در چنین حالت قرار داریم اما آیا در آن مرحله از خود-آگاهی انتقادی قرار داریم؟

در رابطه با انتخاب سیستم سیاسی باید به این پرسش پاسخ فراهم نماییم که در هر نوع تقسیم قدرت یا توزیع صلاحیتها سهمداران قدرت و صلاحیت کیها خواهند پ بود، وقتی جامعه روشنفکری متشتت جامعه ملی فاقد بدیل ملی سیاسی باشد؟

ما نقش تعیین کننده گردانندگان نظام را باید از نظر نیاندازیم. به باور بنده فدرالیزم شکل انکشاف یافته نظام ملوک الطوائفی است، در حالیکه سیستم متمرکز شکل انکشاف یافته حاکمیت قبیله‌ی میباشد.

در زمانی که به گفتمان سیاسی و اتحاد اشد نیاز است بر سرنوع نظام سیاسی دعوا در گرفته. آقای اتمر فدرالیزم را سقوط به نظام طوائفی میداند. اسپنتا آن را گسترده ترین نظام دموکراتیک. نظام فدرال هرچه باشد یک قالب است. و انتخاب آن در درازای تاریخ بر اساس دو شرط عمده صورت گرفته است: ۱. وسعت ارضی، و ۲. راده باشندگان

با انتخاب سیستم فدرال ما افغانستان را به دستان آنانی میسپاریم که کابل را میان خود تقسیم و بر سر قدرت هزاران باشنده کابل و شهر را نابود کردند. نقص بیشتر در گردانندگان سیستم است نه در سیستم. سیستمهایی که ما تجربه کردیم مانند سیستم شاهی، شاهی مشروطه،

جمهوری دموکراتیک، جمهوری اسلامی، امارت و لیبرال ماهیت گردانندگان خود را داشتند نه ماهیت ذاتی خود را. اگر از کشت و خون و ویرانی زیرنام مقبول اسلام بیزاریم و از آن آموخته ایم، در برنامه قتل و ویرانی افغانستان زیر نام فدرالیسم شرکت نه خواهیم کرد. سیستم فدرال ساخته و بافته فکر انسانها است و عصاره آن تفویض صلاحیتها است که به اشکال دیگر نیز ممکن است. مقایسه ملوک الطوایفی و نظام فدرال، کار عاقلانه است اما همسان دانستن آن دو، خنده-آور است. زیرا ملوک الطوایفی شکل عقب مانده نظام فدرال است و نظام فدرال شکل معاصر ملوک الطوایفی. مقایسه آنها از این جهت دارای اهمیت است که نظام فدرال را نباید تا آن حد عقب راند که به ملوک الطوایفی مبدل گردد. زیرا باید دانست که چه مشخصات ملوک الطوایفی را عقب مانده و نظام فدرال را معاصر میسازند.

5. **زبان:** منازعه زبان بر دو محور اساسی میچرخد: ۱. بر اثبات قدامت زبان و ۲. بر غنای زبان.

### موضوع قدامت زبان:

در دنیای امروز هیچ پدیده ای به نام بهترین برای همه وجود ندارد هرچه وجود دارد نسبی است در مورد ایجاد زبان باید بدانیم که زبان سمارق نیست که یکباره از زمین سر برآورده باشد. زبان وسیله افهام و تفهیم است به معنای دقیق آن. بنابراین ارزش و اهمیت آن در همین توانایی افهام و تفهیم آن است. زبان که من با آن سخن میگویم و مینویسم از کجا ناشی شده است و چه زمانی ایجاد شده است؟

داروین نوت های موسیقی و اوزان را یعنی توانایی موسیقی را آغاز زبان میداند (George Yule). دانشمندان فکر میکنند که چیزی به نام یا مشابه به زبان گفتاری حدود ۱۰۰ هزار و یا ۵۰ هزار سال قبل انکشاف یافته باشد، زبان نوشتاری ۵ هزار سال سابقه دارد. (George Yule, p.2) اما در مورد سابقه هر زبان، تنها حدس و گمان وجود دارد. قدامت تاریخی و ماقبل تاریخ یا فقدان آن نه چیزی از ارزش های انسانی ما میکاهد نه بر آنها میافزاید.

در رابطه با قدامت زبان بحث اصلی بودن یا جعلی بودن از (پته خزانه) خزانه یک مساله سیاسی ساخته شده است تا از راه اثبات جعلی بودن (پته خزانه) قدامت زبان دری را ثابت نمایند. باز هم در گام نخست اثبات اصالت یا جعل بودن آن و در نتیجه اثبات قدامت زبان دری برای شخصیت افراد دخیل در این منازعه یا غنای فرهنگی آنان تاثیری ندارند در حالیکه خود، آگاهانه یا غیر آگاهانه به جنو ساید فرهنگی علیه فرهنگ ملی خویش کمک مینمایند. بخصوص وقتی همه ی این ادعاها را پهلوی هم قرار میدهند تا یک تصویر کلی به دست آرید، در همدستی عده ای در جنو ساید فرهنگی باور شما قوت میابد.

### موضوع غنای زبان

غنای زبان را میتوان بر اساس احاطه آن تخمین کرد. چرا ما به فراگیری زبان خارجی نیاز داریم؟ زیرا در زبان ما آنچه ما ضرورت داریم یا وجود ندارد یا زبان ما زبان بین المللی نیست. پس ادعای غنای زبان در چیست وقتی آثار علمی ندارد، وقتی اصطلاحات و لغات علمی ندارد؟ ذخایر شعر و داستان معیار غنای زبان نیستند. زبان باید معاصر باشد. معاصر بودن زبان یعنی زبان شما بحیث یک پدیده زنده همپای انکشافات علمی و تکنالوژیک رشد کرده است.

با تاسف ذخیره لغات اکثریت فارغ تحصیلان ما به ۵ هزار نخواهد رسید. بنابراین دعوا بر سر زبان یک حماقت است وقتی ما زبانشناس نیستیم و فقط میخواهیم از زبان برای برتر نمایی خود و تحقیر دیگران استفاده نماییم.

6. **دعوی مالکیت:** دعوی مالکیت در جامعه روشنفکری بر بومی بودن میچرخد. هریکی به نوبه خود مدعی است که باشند بومی این سرزمین است. ما اغلب فرا موش میکنیم وقتی مهاجرت مینمای در روی زمین یا از روی زمین آنچه ها را که سند مالکیت آنها را در کیسه داریم نیز نمیتوانیم با خود حمل نماییم. هرگاه ما از خردگرایی سخن میگوییم باید تحقیقات دانشمندان را به عنوان ( دانش مورد توافق) در نظر گیریم که نخستین انسانها از قاره افریقا به باقی ساحات دنیا مهاجرت کرده اند. به نقل آتی توجه نمایید.

All of that human history, for the first 5 or 6 million years after our origins about 7 million years ago, remained confined to Africa. The first human ancestor to spread beyond Africa was Homo erectus, as is attested by fossils discovered on the Southeast Asian island of Java and conventionally known as Java man (see Figure 1.1),

The oldest Java "man" fossils— of course, they may actually have belonged to a Java woman—have usually been assumed to date from about a million years ago. However, it has recently been argued that they actually date from 1.8 million years ago. (Strictly speaking, the name Homo erectus belongs to these Javan fossils, and the African fossils classified as Homo erectus may warrant a different name.) (Diamond Jared (1999:36).

7. **تجزیه بحیث راه حل:** تعدادی تجزیه کشور را بحیث راه حل دشواریهایی میدانند که در نظر دارند. این دشواریها بر تمایلات اتنو سنتریک و قومی بنا یافته است.

ادعای تجزیه طلبان بیشتر رنگ هویت اتنیکی دارد و به ناسیونالیزم شباهت دارد، و بر تمایلات زبان، قوم و ساحه ارضی بنا یافته است. آیا تمایل جدایی طلبانه واکنشی در برابر مظالم حاکمیت قبیله پشتون در برابر سایر ساختارهای اتنیکی است؟ چرا این تمایل در سایر اقوام و قبایل وجود ندارد یا به آن قوت مشهود نیست؟

چه چیزی موجب می‌گردد تعدادی از گروهها خواستار حاکمیت بر یک قلمرو گردند، عنوان مقاله ای است به قلم بویل (Boyle) و اینگلیبرت. (Engelbert) نتیجه گیری تحقیق این دو دانشمند چنین است: چه چیزی اکتویزم جدایی طلبانه و خشونت را موجب می‌گردد؟ پاسخها به این پرسش بصورت طبیعی فرصتهای اقتصادی، تفاوت های فرهنگی یا نارضایتی های سیاسی را برجسته می‌سازند. تلاشها برای مقایسه اهمیت و ارزش این ادعا ها از چندین اشتباه جدی متاثر اند، به شمول دشواری در تفکیک جدایی طلبی از انواع دیگر تصادمات و از فکتورهای علی آنها، اتکا بر نمونه های جانبدارانه و ... در این مقاله ما سعی مینماییم به این کاستیها پردازیم و بصورت سیستمیک اهمیت و ارزش تیوریهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدایی طلبی را با استفاده از ۳۳۸ گروه نیمه - ملی از سراسر جهان و معلومات منابع مختلف، مورد مقایسه قرار دهیم... بر خلاف مدلهای معروف اقتصادی جنگهای داخلی، ما دریافتیم که عوامل سیاسی سایر برخوردها را تضعیف مینمایند. بخصوص گروهها، در دولتهای ناکام و دولتهای انتقالی - و آن گروهها که نهادها را کنترل مینمایند و یا از نظر تاریخی نهادهای خودمختار را در کنترل داشتند، و گروههایی که با تبعیض روبرو اند، آنهایی اند که به احتمال زیاد به خشونت جدایی طلبانه متوسل می‌گردند (Ibid., p.1). شما بیرق حزبی را در فعالیتهای سیاسی غیر مسلحانه و مسلحانه زیر نام مقاومت ملی شاهد هستید، در حالیکه از ملی بپدن مقاومت مسلحانه سخن گفته میشود.

در نتیجه گیری مقاله آنان میخوانیم که:

جدایی طلبی عبارت از بیان آرزوی دولتداری، یک بیان عمیقاً سیاسی است.

Our results suggest that separatism is the expression of an aspiration for statehood, a deeply political statement. It is an act of state formation, which is more likely to occur the more communities are discriminated against, the more the states in which they live fail to provide any form of social compact and restrain violence, and the more they can rely on the remembrance of a once autonomous life.

به جدایی طلبی بحیث حق نیز دیده میشود. بوخانان الن (Allen

Buchanan) از دو دسته تیوریهها در مورد جدایی طلبی نام میبرد:

1. تیوری های درمانی صرف: (Remedial Right Only Theories)

این تیوری معتقد است که تعدادی از گروهها (حق کلی) برای جدایی دارند، هرگاه و تنها زمانی که از بیعدالتی های معین رنج میبرند. حق کلی در این جا عبارت از آن حقی است که بوسیله تعهد، قرار داد/ پیمان یا رابطه ویژه ایجاد میگردد. این تیوری بیعدالتی های معینی را تشخیص میدهد و تجزیه را بحیث درمان یا راه حل آنها می شمارد (Ibid., p. 34).

2. تیوریهای حق ابتدایی: (Primary Right Theories)

این دسته از تیوریهها به این باور اند که گروههای معین در فقدان هر نوع بیعدالتی میتوانند حق (کلی) برای جدایی داشته باشند. . . تیوریهای

مختلف شرایط مختلف را تعیین مینمایند که گروه دارای آنها باشند تا حق جدایی را در غیابت بیعدالتی دارا باشند... (Ibid., p. 35)

بوخانان ابر از میدارد که همه ی تیوری هایی که در رابطه با جدایی طلبی وجود دارند به یکی از این دو دسته تیوریه‌ها تعلق میگیرند. وی از دو نوع تیوری حق ابتدایی برای جدایی: (Primary Right to secede)

- Ascriptive Group Theories

- Associative Group Theories

نام میبرد (Ibid., p. 34).

بحث کنونی نشان داد که:

۱. تمایلات یا منازعات یاد شده فاقد اساس منطقی و مردمی میباشند. زیرا تفاوت‌های فرهنگی و گوناگونی اتنیکی همزیستی جامعه موزایک افغان را با دشواری‌ها روبرو نساخته‌اند. مهمتر اینکه در سالهای بحران‌های سیاسی و اقتصادی نه از کار مشترک ملی برای دفاع کشور در برابر بیگانگان جلوگیری نموده است و نه به تقسیم ارضی میان ساختارهای اتنیکی منجر گردیده.

۲. ادعای تجزیه تنها بیان سیاسی تمایل اتنو سنتریک تعداد انگشت شمار افراد است.

۳. با در نظر داشت واقعیت‌های موجود در جامعه، تجزیه بحیث یگانه راه حل (آنگونه ای که تیوریه‌های درمانی صرف بیان میدارند) نمیتواند مطرح گردد زیرا در بحرانی ترین دهه های تاریخ معاصر حتی به اصطلاح رهبران قدرت طلب ساختارهای اتنیکی به انقسام ارضی کشور متوسل نشده‌اند.

۴. تجزیه یک کشور آبایی متعلق به ۳۵ یا ۴۰ میلیون انسان، مستلزم اراده جمعی برای تقسیم میراث‌ها است. و تنها مشکل تمایل به داشتن یک دولت اتنیکی یا زبانی را ممکن است حل نماید، در حالیکه به یقین ده‌ها دشواری پیچیده را موجب می‌گردد.

دیدگاه‌ها و ایدیولوژیها را در زمره مسایل مورد منازعه بر نشمردم، زیرا این موضوعات بر اساس دیدگاه‌ها و ایدیولوژیهای متفاوت مورد منازعه قرار گرفته‌اند.

موضوع بعدی دارای اهمیت مساله **جنوساید فرهنگی** است که گفتمان ملی باید به آن توجه نماید.

نه تنها بر ضد جنوساید هزاره باید متحد گانه اقدام گردد، بلکه برضد جنوساید فرهنگی نیز باید ایستاد. در این جا چند مشکل وجود دارد و باید دانست که:

۱. آیا اقلیت هزاره بصورت سیستماتیک و آگاهانه هدف قرار می‌گیرند؟ عنصر سیستماتیک باید مورد تحقیق قرار داده شود. سیستماتیک یعنی ساختاری و برنامه‌ای.

۲. آیا این حملات بخشی از برنامه ساختاری امارت اسلامی برای حذف این اقلیت است؟ و یا تنها گروه داعش در آن دست دارد؟ تعیین گروه انجام دهنده جنوساید دارای اهمیت است. اما باید به یاد داشت که چیه‌ها و کیه‌ها اعضای این گروه پنداشته میشوند.

۳. آیا این حملات تنها اقلیت اتنیکی و مذهبی هزاره را بصورت سیستماتیک هدف قرار میدهد و یا بر سایرین متوجه‌اند؟



پاسخ به پرسشهای فوق به ما نشان خواهد داد که ادعای جنوساید هزاره یک ادعای واقعی است. بار دیگر برای رفع هر نوع غلط فهمی تکرار مینمایم هدف حملات خصمانه و نابودکننده قرار دادن یک گروه انسانها به هر دلیلی که باشد غیر قابل تحمل است و باید از آن جلوگیری صورت گیرد چه این جنو - ساید باشد یا نباشد. و ایستادگی در برابر چنین وحشیگری وظیفه هر انسان و هر گروه انسانی میباشد. سه موضوع قابل دقت در این رابطه وجود دارد :

**موضوع اول** مسوولیت دینی، سیاسی و اخلاقی یک حکومت است. زیرا یک حکومت مسوول و متعهد به وظایف خود باید امنیت روحی و فیزیکی اتباع خود را در برابر تهدیدهای خارجی و داخلی تامین نماید. امارت نتوانسته یا نخواسته، اما آیا بزرگان اقلیتها و روشنفکران آنان نمیتوانند خود تدابیری را برای تامین امنیت نسبی اتخاذ نمایند؟ بدون شک میتوانند اما چرا چنین نکرده اند و نمی کنند و یا نتوانسته اند؟ آنانی که میدانند مورد حملات هدفمند قرار دارند بصورت طبیعی تدابیر لازم امنیتی را اتخاذ مینمایند.

### موضوع دوم

مشکل اساسی کمپاین (جنو ساید هزاره را متوقف نمایید) این است که: ما ستمی را که بر سایر اقوام و قبایل در افغانستان جاری است نا دیده میگیریم و بصورت ضمنی اعتراف مینماییم که این ستم تنها بر یک اقلیت جاری است و بر نامه حذف آن رویدست است. و بدین ترتیب توجه را از ستم بر سایرین بر میگردانیم.

ستم جاری بر ملت افغان غیر قابل انکار است و حملات انتحاری و انفجاری سایرین را نیز هدف قرار داده، هر چند تمرکز بیشترین آنها بر ساحات هزاره نشین قرار داشته است. منصفانه نیست سایر انتحارات و انفجارت را نادیده انگاریم و تنها بر تعدادی از آنها تمرکز نماییم. اما بیایید فهرستی از تمام مصایب جاری را نزد خود ترتیب دهید تا ببینید که در سایر مصایب هزاره ها با سایرین شریک اند و تنها در یک مورد مشهود بشیرت مورد هدف انتحار و انفجار قرار گرفته اند. نه تنها سیستماتیک بودن برنامه حذف فرهنگی و فیزیکی هزاره ها بلکه برنامه ریزان، مجریان و سایر همدستان آن برنامه را باید شناخت.

ایستادگی علیه ستم جاری ضرور است و باید در دستور روز قرار داده شود. این ستم نه تنها از حاکمیت امارت بر مردم ناشی میگردد، بلکه داعش نیز در آن دخیل است. این تنها دو منبع ستم نیستند. وقتی ما تنها بر جنوساید هزاره پافشاری مینماییم بصورت لاتینت ستم بر دیگر اقوام را نادیده میگیریم و یا انکار مینماییم و تنها در مورد گروپ خودی میاندیشیم. این تفکر اتنو سنتریک است که دیگران را در یکسو بحیث گروپ غیر خودی قرار میدهد و دامنه و سیطره ستم را به یک اقلیت محدود میسازد.

مشکل دوم جنو ساید فرهنگی است که جنو ساید هزاره یک بخش آن را میسازد.

## موضوع سوم

ما جنو سايد بحيث نابود ساختن يك ملت را كمتر مورد توجه قرار داده ايم. اين نوع جنو سايد از ساليان متمادی در جريان است و اثرات تباہ كننده آن نيز مشهود اند.

اكنون توجه را بار ديگر به جنو سايد بحيث برنامه سيستماتيک برای نابودی يك ملت بر ميگردانم كه در آغاز سخن از آن ياد آوری گرديد. نگرانی هایی در مورد تهاجم فرهنگی گاه گاهی در گذشته شنیده ميشدند. آیا ملت افغان در معرض جنوسايد فرهنگی قرار دارد؟ پاسخ نگارنده به اين پرسش مثبت است.

نگرانی تهاجم فرهنگی از كجا ناشی ميگردد/ چرا كشورها بر ای گسترش زبان و شيوه اندیشه خویش تلاش ميورزند؟ و از کدام راه ها تلاش دارند به آن اهداف دست يابند در حالیکه ملل قاره های پنجگانه مشابهت های فرهنگی و حوزه های تمدنی مشترك دارند؟ افغانستان از ساليان دراز مورد چنین تهاجم قرار داشته و در دهه های اخير اين مساعی نه تنها شدت یافته اند بلکه به مراتب متبارز تر از قبل اند.

جنو سايد يك پروسه آنی و فوری برای نابود کردن يك ملت، يك اقلیت فکری يا مذهبی نیست بلکه خصومت سيستماتيک برای از میان بردن نهاد های زندگی و زیستی آن ملت يا اقلیت ملی میباشد .

ادوارد لوک ( Edward Luck, 20018 ) از انستیتوت جی. پاول گیتی در اين رابطه مينگارد، جنو سايد:

- بصورت حتمی نابودی آنی و فوری يك ملت نیست.

- یک عمل عمدی و آگاهانه است برای نابود ساختن بنیادهای ضروری زندگی گروپهای ملی بر اساس یک برنامه منسجم.

- اهداف این برنامه عبارت خواهند بود از، از هم پاشیدگی / تفرقه نهادهای سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و زبان، احساسات ملی، مذهب و هستی اقتصادی گروپهای ملی و حتی زندگی افراد متعلق به این گروپها (Edward C. Luck ;2018.P. 19).

واضح است که ملت را نمیتوان نابود کرد مگر اینکه فرهنگ ملت را نابود کرد، زیرا ملت بدون فرهنگ وجود ندارد. زیرا هر ملت در درازای تاریخ فرهنگ خود را ایجاد و رشد میدهد. و با از میان بردن فرهنگ بومی آنان، در انسانها تغییر ایجاد میگردد. امروز ابرجینی های استرالیا، یا بومی های امریکا را از امریکاییان معاصر به سهولت میتوان تمیز نمود. تیوری های مربوط به مهاجرت نشان میدهند که تغییر فرهنگ چه تاثیراتی بر انسانها و گروه های انسانی دارند. به امتزاج (integration/ acculturation)، و انحلال (assimilation) فرهنگی باید دید و به تفکیک آنها توجه نمود.

ما از دیر زمان شاهد جنو ساید ملی از سوی ایران و پاکستان هستیم و از دهه ها بدینسو خود به تحقق آن کمک مینماییم. امروز جنو - ساید و نسل کشی اقلیت اتینکی و مذهبی هزاره و شیعه روح و جسم ما را سخت متاثر ساخته است، در حالیکه این جنوساید بخشی از جنو ساید ملی را میسازد. اما با جنو ساید اقلیتها شدیدآ مخالف و با جنو ساید ملی که به از هم

پاشیدگی نهادها ی ملی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ما متمرکز گردیده آگاهانه و غیر آگاهانه همدستی داریم. ما نباید نقش بیزنس را در این جنو ساید نادیده گیریم. در برنامه جنو ساید پنج پارتنر تشخیص گردیده اند که در جنو ساید شریک اند.

ما از طریق ترویج زبان و اصطلاحات، نحوه تفکر ایرانی و پاکستانی و تاکید بر تفاوتها ی زبانی و اتنیکی و هویتها ی گروهی به جای توامیت آنها در یک هویت ملی با آنانی همدستی داریم که نیت جنو ساید ملی ملت افغان را دارند. نکته قابل توجه را باید برجسته ساخت که تعدادی از روشنفکران در داخل جامعه ملی از ملت و هویت ملی انکار مینمایند و بر هویت قومی و زبان و برتری آن اصرار میورزند در حالیکه همزمان از همزبانی و فرهنگ و تمدن مشترک با ایران و تاجکستان نه تنها سخن میگویند بلکه از آنها حمایت مینمایند.

نمونه های متبارز این جنو ساید عبارت اند از تلاشهای برای اثبات قوم برتر، زبان برتر، هویت های اتنیکی که موجب از هم پاشیدگی نهادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گردیده اند. این مسایل ما را متفرق و مصروف نگهداشته و در نتیجه به این روز نشانده اند.

تلاشها برای تثبیت این درک نادرست که ما ملت نیستیم و نخواهیم شد، ما به حوزه تمدنی ایران بزرگ تعلق داریم و از قبیل اجزای برنامه واحد جنو ساید ملی را تشکیل میدهند. دانشمندان ما امروز از ما پنداشته نمیشوند در حالیکه ما اصرار داریم که امام ابو حنیفه از ماست و ما از خراسان بزرگیم یا در بهشت پشتو سخن میگویند.

در نتیجه وابستگی افغانستان از دهه ها بدینسو به کتب علمی و آثار علمی تولید شده در ایران با حلقات فعال فرهنگی و عمال جانبدار ایران و پاکستان، زبان های ملی ما واضحاً متاثر شده اند. دوستان فیسبوکی مشتاقانه

و با افتخار از طریق بهمرسانی متون ایرانی و پاکستانی در فیسبوک برای تحقق بی‌اتفاقی قومی و زبانی و از هم‌پاشیدگی نهادهای فرهنگی و سیاسی و ... همکاری مینمایند.

تناقض صریح میان زبان-دوستی تحت شعار (پارسی را پاس داریم) برای تعلق آن بحیث فارسی به فارس و ایران کار میشود. تمایلات مخاصمت با زبان عربی نیز صراحت دارند.

گوناهگونی گویشی و تفاوت‌های زبانی ملت‌های هم‌زبان در همه‌ی دنیا حفظ شده‌اند در حالیکه فرمول‌های ذاتی زبان در حیوان ناطق بر اساس دانستنی‌های علمی متفاوت نیستند. آیا لازم است (چهار مغز) و (بادنجان رومی) را با (گردو) و (گوچه فرهنگی) تعویض نماییم زیرا زبان‌های ما یکی‌اند؟ اگر یکی‌اند، این تفاوت‌ها از کجا پدید آمده‌اند؟

قبلاً در مورد شرکای جنو ساید گفتم و از پنج شریک جنو ساید یادآوری نمودم.

نورا ستیل (Nora Stel) و ویم ناودی (Wim Naude) در ادبیات مربوط به بیزینس جینو ساید (Business Genocide)

پنج شریک را تشخیص داده‌اند:

۱. جلوگیری‌کننده

۲. قربانی جنو ساید

۳. شریک غیر مستقیم در جنو ساید

۴. شریک مستقیم در جنو ساید

۵. انجام‌دهنده عمل جنو ساید (Nora Stel and Wim Naude, 2016, p. 2)

(Naude)

قبول نمایند که با تعصبات قومی و زبانی، ترویج زبان و فرهنگ غیر ملی و تمایلات ضد ملی، حمایت از حلقات خارجی ما به شرکای غیر مستقیم و مستقیم درجنو ساید فرهنگی مبدل میگردیم. بیاپید لحظه ای بر یک غلط قهمی مکث نماییم که مثالی از بر نامه جنو ساید فرهنگی پنداشته میشود.

### حوزه فرهنگی / تمدنی ایرانی

تعدادی از روشنفکران از تعلق به حوزه فرهنگی بیشتر از تعلق به حوزه ملی سخن میگویند. حقیقت این است که حوزه ملی کوچکتر از حوزه فرهنگی است. مثال حوزه های کابل مثال خوبی میتواند باشد تا نشان داده شود حوزه ها میتوانند صدها حوزه در خود داشته باشند. اما کدام یکی از این حوزه ها به ما بحیث افراد و ، بحیث عضو گروپهای خورد و بزرگ دارای اهمیت اند؟ اگر ما در دشت برچی یا خیر خانه زندگی داشته باشیم حوادث آن حوزه ها و نواحی بیشتر به ما رابطه میگیرند تا حوزه یا نواحی دیگر. زیرا رویدادهای واقع شده در آنجاها ما را بیشتر متاثر میسازند.

تمدن یعنی فرهنگ و انسان متمدن یعنی انسان دارای فرهنگ. بنابراین حوزه فرهنگی یا تمدنی هر دو یکی اند.

دو موضوع قابل بحث اند:

۱. جایگاه این حوزه تمدنی مورد ادعا که ما به آن تعلق داریم در حوزه بشری فرهنگی و تمدنی در کجا قرار دارد؟

۲... موقعیت فرهنگی ما در آن حوزه بزرگ فرهنگی و تمدنی بشری چگونه است؟

سطوح و مشخصات این حوزه ها کدامها اند.

ما دارای فرهنگ شخصی، گروپی ملی، منطقی و بشری هستیم.

این فرهنگها با سه مشخصه بنیادی شناسایی میگردند:

۱. در خطوط کلی مرتبط و متشابه اند.
  ۲. در خطوط اختصاصی متمایز و متفاوت اند.
  ۳. به هرپیمانه ای که از کل بسوی جز تقرب مینماییم گوناگونیهای فرهنگی افزایش میابند.
- بنابراین حوزه فرهنگی و تمدنی ما حوزه ای در حوزه بزرگ بشری میباشد. ساختار یک پیاز یا حلقات امواج ناشی از افتادن یک شی در آب مثال خوب این حالت اند.

چرا ما خود را بیشتر به حوزه تمدنی یا فرهنگی مربوط میدانیم تا به حوزه ملی یا حوزه بشری و انسانی؟ در حالیکه ما در حقیقت امر با همه ی حوزه ها مرتبطیم بدون آنکه بصورت مستقیم آن را درک نماییم. زبان ما علایم مشترک و فرهنگ ما علایم و قواعد مشترک و خطوط از تفکر ما جهانی اند. خلاصه اینکه انسانیم و در خصایص انسانی با سایر اعضای جامعه بشری همانندیم.

ما محصول تنها والدین بیولوژیکی نیستیم بلکه محصول جریانهای فرهنگی و دیسکورسهای جاری در تمام عرصه ها هستیم. حال باید خود را با در نظر داشت این همه علایق چه توصیف نماییم و معرفی نماییم. احمد پشتون، تاجیک، هزاره یا خراسانی و یا احمد انسان؟ به اضافه فرهنگ و زبان ما بصورت مشخص فرآورده قوم واحد نیست و نه فرهنگ ما چنان است و نه زبان ما.



تعیین این هویت به دست شخص فرد است اما عاقلانه و واقعاً ما کدامیک هستیم. مثال یک کفش را در نظر بگیرید که پوست آن از یک کشور تار و پود آن از جاهای دیگر توسط کارگران تایلندی، فابریکه چینی یا امریکایی و ... توسط سالامندر تهیه شده است. اما کفش باقیمانده و کیفیت آن قابل توجه قرار دارد. بنابراین عاقلانه نیست وقتی همه دنیا از فرهنگ ملی دفاع میکند، برای اشاعه آن خدمت مینمایند و حتی به اعمال خشونت میپردازند، آثار فرهنگی را حفظ و شامل میراثهای فرهنگی بشریت می‌خواهند، به مسخ شدن یا انحلال آن در زیر نام هم‌زمانی و هم‌فرهنگی خدمت نماییم. حقیقت بزرگ و انکارناپذیر این است که مشابهت‌ها موجب شناسایی و تعریف ما نمی‌گردند بلکه خصوصیات و تمایزات ما، ما را معرفی مینمایند. این حقیقت در مورد فرد، سازمان و ملت‌ها نیز صدق مینماید.

## فصل سوم

### مباحث تیوریتیکه

۱. گفتمان یعنی چه و برای چه؟ ۲. گفتمان در مسیر تاریخ، ۳.  
گفتمان در شرایط متوازن و غیر متوازن، ۴. تیوری لاکلاو، و موف

#### ۳.۱ مقدمه: گفتمان برای چه؟

گفتمان یا دیسکورس عبارت از افهام و تفهیم است. در این بحث نخست میبینیم گفتمان یعنی چه و برای چه؟ در عامترین و ساده ترین بیان دیسکورس به معنی صحبت (talk) است. و از ریشه فعل لاتین (discurrere) ساخته شده است که وقت گزرائی، راه گم، معنا میدهد. این معنا با معنای دیسکورس بسیار فاصله دارد (Michael Payne and Jessica R. Barbera, 2010). ایمیلی بنوینیست (Emile Benveniste) یکی از زبان شناسان متنفذ در این عرصه، معتقد بود: دیسکورس با آن جهات زبان رابطه دارد که تنها میتواند در

رابطه با گوینده آن، موقعیت مکانی و زمانی وی و یا دیگر متغیرها که زمینه‌ی محلی بیان را مشخص می‌سازند، تعبیر گردد (Michael Payne, 2010). ساحات مطالعه بر اساس این تعریف بر ضمائر اشاری اینجا و آنجا و آدات زمانی حالا، دیروز یا امروز، هفته آینده اند که بدون آنها بیان نمیتواند مشخص باشد.

پاول بکر (Paul Baker) و سیونیل ایلین (Sibonile Ellice) چهار معنا را برای دیسکورس بر شمرده اند:

1. شاید در کاربرد خیلی عام خود به هر نوع زبان در عمل گفته شود (Brown and Yule 1983)، یا زبان‌های طبیعی.

2. میتواند به زبان گفتاری گفته شود. اصطلاح (DISCOURSE MARKER) که به بیان گفته میشود از همین جا ناشی میگردد. استبس (Stubbs 1983:1) میان دیسکورس که انتراکتیف است و متن که انتراکتیف نیست اما مونولوگ است فرق مینهد.

3. دیسکورس به معنای زبان بالاتر/بیشتر از یک جمله یا عبارت که به تحلیل ساختار متن و پراگماتیکس رابطه دارد (Stubbs 1983: 1).

4. دیسکورس همچنان میتواند به زمینه‌های معین کاربرد زبان گفته شود، و در این معنا با مفاهیم مشابهت میابد مانند ژانر یا نوع متن. به گونه مثال دیسکورس سیاسی که کاربرد زبان در سیاست است یا دیسکورس طبی، دینی یا علمی.

5. تعدادی از نویسندگان دیسکورس را در مورد یک عنوان معین نیز به کار برده اند مانند دیسکورس محیط زیست یا دیسکورس استعماری.

6. معنای دیسکورس از نظر میشل فوکو (Foucault, 1972: 49). وی دیسکورس را بیشتر ایدیولوژیک، بحیث اعمالی تعریف مینماید که بصورت سیستماتیک موضوعاتی را شکل میدهند که در آن مورد سخن میگویند. بر (Burr, 1995:48) تعریف وی را توسعه میبخشد. . . (Paul Baker and Sibonile Ellece, 2011).

دیسکورس در زبانشناسی (linguistics) نامی است که به واحدهای زبان داده شده که طویلتر از یک جمله باشد. تحلیل دیسکورس عبارت از مطالعه همپیوستگی (cohesion) و دیگر روابط میان جملات شفاهی و کتبی از دید پسا-ساختارگرایی (post-structuralism)، که با نام میشل فوکو (Michel Foucault) مورخ فرانسوی رابطه دارد.

دیسکورس برای هر یک بیان منسجم گفته میشود که از راه تعریف یک شی مورد توجه یک دید از واقعیت را تولید مینماید و مفاهیمی را بوجود میآورد که از طریق آنها تحلیل میگردند مانند دیسکورس طبی، حقوقی، هنری (Chris Baldick, 2001).

دیسکورس- جان بلومیرت مینویسد- بحیث رفتار سیمبولیکم معنادار پنداشته. دیسکورس عبارت است از زبان در عمل و بنا بران به زبان و به عمل در دیسکورس توجه صورت میگیرد (Jan Blommaert, 2005).

لوپتون دیسکورس را (گروپی از افکار یا خطوط کلی تفکر) تعریف مینماید که (میتواند در افهام و تفهیم کتبی و شفاهی و همچنان در Lupton 1992: 145, ساختارهای گسترده تر اجتماعی تشخیص گردند cited in Penny Power).

قدرت در آثار میشل فوکو دارای اهمیت زیاد است. قدرت در آثار وی بحیث بیوپاور (biopower) نیز نامیده شده است و در اساس تحلیل دیسکورس قرار دارد (Penny Power, 2001).

دیسکورس در زبان دری معادل دیسکورس شفاهی عبارت اند از گفتگو، محاوره، مباحثه. افاده گفتمان بحیث معادل دری/پارسی برای آن در جامعه روشنفکری متداول گردیده است. گفتگو و محاوره را به بابور من بصورت مختص به دیسکورس های شفاهی میتوان به کاربرد.

رشته تحلیل دیسکورس که در دو بیان (Discourse analysis) و (critical discourse analysis) انکشاف یافته دارای تاریخچه خود است. زیر عنوان بعدی بر آن مختصراً مکتب میگردد.

## ۳.۲ گفتمان در مسیر تاریخ

در این فصل بیشتر در مورد دیسکورس بحیث یک رشته علمی میخوانیم. وقتی ما از دیسکورس صحبت مینماییم، از افهام و تفهیم و از زبان در عمل سخن میگوییم. انسانها باهم بصورت شفاهی یا کتبی صحبت و مباحثه مینمایند و از انجام این کار هدفی دارند. رشته میان-دسپلینی دیسکورس به تحلیل رفتار لینگویستیک انسانها میپردازد. در سالهای ۱۹۶۰ دیسکورس بحیث تحلیل رفتار لینگویستیک نوشتاری و گفتاری فراتر از جملات انفرادی تعریف شده است و در محراق توجه آن ساختار و تعبیر معنای زبان در زمینه ها یا قرینه های مشخص اجتماعی، بود و به زبان بحیث متن دیده میشد. در شکل کنونی خود به (زبان در کاربرد) بیشتر توجه جان میشود و از رشته های مختلف مانند سیمیوتیکس، کمیونیکیشن،

ریتوریک، بیزنس و بازاریابی، مطالعات مربوط به سازمانها، حقوق، تکنالوژی معلوماتی، حسابداری به گونه مثال سود میبرد (Vijay Bhatia, et al., 2008:1).

برای گفتمان سیاسی افغانان، تحلیل گفتمان یا دیسکورس انالیز دارای اهمیت است زیرا در حد اقل از سوء تفاهمات میتواند جلوگیری نماید.

مفکوره (زبان در کاربرد) یا در عمل (language in use) از آثار ویتگنشتاین (Wittgenstein-1951-1972) منشأ گرفته که زبان را بحیث سلسله ای از بازی ها 'games' میدید که انسانها از آن طریق آنچه را میسازند که وی (اشکال زندگی) 'forms of life' مینامید (Ibid.).

در نتیجه کارهای علمی انجام شده در این رشته علمی، برخوردهای آتی بوجود آمده اند:

Conversation analysis.p.4

Ethnographic approaches to discourse analysis p.5

Corpus-based discourse analysis p.7

Multimodal discourse analysis p.9

Genre analysis p.10

Critical discourse analysis p.11

Mediated discourse analysis p.12(Vijay Bhatia et al, 2008)

تحلیل افهام و تفهیم یا گفتمان (discourse) به گونه های مختلف صورت میگیرد، اما برخی از اصول زیر بنایی فلسفی آنها مشترک اند. این نوع تحلیل از عنعنه های دیگر مانند سیمیوتیکس (semiotics) و اتنومیتدولوژی (ethnomethodology) فرق دارد، زیرا بر تحلیل قدرت

ذاتی در روابط اجتماعی تاکید دارد (Penny Power, (Lupton , 1992) (2001)

به قول مولف نامبرده این برخورد از کریتیکل تیوری<sup>1</sup> (critical theory)، انتی- فاوندیشنالیزم<sup>2</sup> (anti-foundationalism) پسا-تجددگرایی (postmodernism) و فیمینیزم (Feminism) متأثر گردیده.

هدف این رساله توضیح برخوردهای متذکره نیست، بلکه این است که ما در کار گفتمان سیاسی چه در گفتمان شفاهی یا نوشتاری بر عناصر کلیدی در گفتمان دقت به خرج دهیم زیرا در آغاز کار، از آن طریق است که ما گفتمان را راه میاندازیم، مانع میگردیم و یا به تداوم گفتمان کمک مینماییم. در همین رابطه میتوان پرسید مراجع مختلفی که از گفتمان ملی حمایت مینمایند چرا گفتمان ملی را نتوانسته اند نخست میان خود راه اندازی نمایند؟ دیسکورس مارکرها (discourse marker) در بیان آنها کدام بیان ها اند، جنگ، مقاومت، فدرالیزم، حکومت متمرکز، مذاکره با طالبان، توافقنامه دوحه یا کدام عناصر دیگر منازعه برانگیز؟

ما در شرایطی قرار داریم که در آغاز، آن را در خطوط کلی و اساسی ترسیم نمودیم و نیاز گفتمان را نیز آشکار ساختیم. یکی از مشخصات اساسی این شرایط غیر متوازن بودن آن است. زیرا در شرایط کنونی لازم است بر چگونگی موضعگیری جامعه روشنفکری و اشکال تعامل با امارت اسلامی در گفتمان ملی بحث صورت گیرد.

<sup>1</sup> , Critical social theory has roots in Marxist though and literary tradition and literary criticism (DeMarco et al, 1993)

<sup>2</sup> Foundationalism describes some of the underlying assumptions of the empirical analytic tradition of scientific inquiry.

### ۳.۳ گفتمان در شرایط متوازن و غیر متوازن

در اینجا به دو لحاظ بر مبارزه عدم خشونت مکث مینماییم زیرا از یکسو ذهنیت حاکم بر جامعه نه جنگ را راه حل میداند و نه ملت مصمم است برای دیگران قربانی دهد.

هواداران گفتمان در چنین شرایط باید موضعگیری مشخص را مورد بحث قرار دهند. گفتمان در درون جامعه روشنفکری شرط ضروری موضعگیری و تعیین اشکال تعامل با امارت اسلامی میباشد. گام دوم راه اندازی گفتمان ملی برای دستیابی به توافق ملی در مورد موضعگیری و اشکال تعامل با طالبان و شیوه حکومتداری از یکسو و ایجاد بدیل سیاسی برای نمایندگی از ملت و مشارکت در قدرت سیاسی بصورت مستقیم یا بصورت اپوزیسیون، است. اینها موضوعات مهمی اند که گفتمان ملی باید - به نظر نگارنده - بر آنها متمرکز گردند. این مبارزه سیاسی را باید در شرایط نابرابری قدرت به پیروزی رسانند.

صدا های چند گانه بیانگر شناسایی دینفکتوی قدرت سیاسی و حاکمیت طالبان است: وقتی جوانب مختلف از مذاکره و مصالحه با طالبان بصورت صریح یا غیر صریح سخن میگویند، مبارزه مسلحانه را نفی میکنند و همزمان هدف مشارکت در قدرت سیاسی را دنبال مینمایند. مذاکرات با دسته حاکم با دیدگاه و سابقه تجربه شده نمیتواند بدون اعمال فشار به



نتیجه برسد. بر اساس همین واقعیتها در این بحث بر مبارزه سیاسی در شرایط نا متوازن قدرت مکث میشود.

برخورد های متفاوت از مطالعه ادبیات مربوط به مقاومت مدنی یا مبارزه عدم خشونت بوجود آمده اند. با این بحث توضیح چند اصطلاح مربوط به این نوع مبارزات ضروری اند زیرا ما باید شیوه مبارزه خود را برای تغییر مثبت ستاتیسکو تعیین نماییم. بنابراین نخست به یک تعریف توجه مینماییم و پس از آن میرویم به سراغ این تمایزات.

### تعریف مقاومت مدنی

برای مردم و میهن ما گفتمان یک امر ضروری است. سخن کنونی ما در مورد مقاومت مدنی (civil resistance) یا مبارزه مسالمت آمیز یا فاقد خشونت است. نخست تعریفی از چینو-ویت (Chenoweth) را روایت میکنیم تا بینیم مقاومت مدنی را چه تعریف مینماید:

Chenoweth defines civil resistance as "a form of collective action that seeks to affect the political, social, or economic status quo without using violence or the threat of violence against people to do so" (p.1).

وی مقاومت مدنی را (یک نوع عمل دستجمعی برای تاثیر گذاری بر ستاتیسکوی سیاسی، اجتماعی، یا حالت موجود اقتصادی بدون توسل به خشونت یا تهدید به خشونت) تعریف مینماید.

این تعریف شرایط این نوع مبارزه را تعیین مینماید: ۱. هدف متاثر ساختن شرایط حاضر را دارد، و ۲. فاقد خشونت یا تهدید به خشونت است. بر اساس این تعریف مقاومت مدنی این است که شما - که نشسته اید راه را مسدود ساخته اید تا بزرگان ستمگر یا نیروهای مسلح عبور نتوانند، فقط

مقاومت کنید هرگاه پولیس برای برداشتن شما از سر راه تلاش مینماید. لگد زدن و دندان گرفتن و چک زدن اعمال خشونت است. به عبارت دیگر تعریف صریح و کوتاه مقاومت مدنی عبارت میشود از: مقاومت در برابر خشونت از طریق صبر و تحمل/ بسوز و بساز. اما اگر این مقاومت ملیونی باشد مساله تغییر مینماید.

مردم ما با مبارزه عاری از خشونت گاندی و پاچا خان آشنایی دارند و میتوانند خود پاسخ دهند چرا مبارزه گاندی موفق و از پاچا خان ناموفق بود. این موضوع دوم بحث کنونی ما را میسازد، زیرا ما با یک نیروی متهاجم روبرو هستیم.

نخست اندکی بر کاربرد و غلط فهمی هایی مکتب مینماییم که در رابطه با اصطلاحات وجود دارند. جنی شارپ به این مساله توجه کرده است. این غلط فهمی ها در مورد مقاومت عاری از خشونت (non-violent resistance)، پسیفیزم (pacifism)، و مبارزه پسیف (passive resistance) وجود دارد.

مهاتما گاندی نخست اصطلاح مقاومت پسیف / غیر فعال (passive resistance) را برای جنبش های جنوب افریقا به کار برد اما بعدها اصطلاح (ساتیاگراها) را به کاربرد و میان اولی و دومی تمایز قایل گردید. (Sharp Gene, 1959.P.42)

ساتیاگراها (satyagraha) از مقاومت پسیف مانند قطب شمال از جنوب فرق دارد. آخری بحیث اسلحه ضعیف پنداشته میشود و استفاده از قوه فیزیکی یا خشونت را به هدف دست یابی به هدف نفی مینماید، درحالیکه ساتیاگراها استفاده از خشونت را در همه ی اشکال آن نفی مینماید. رونالد دنکن از مهاتما گاندی نقل میکند: (اصطلاح ساتیاگراها

بوسیله من در افریقای جنوبی برای بیان نیرویی به کاربرده شد که هندوها در آنجا برای هشت سال تمام به کاربردند و به این دلیل صورت گرفت تا آن را از جنبشی که در امریکا و در افریقای جنوبی زیر نام مقاومت پسیف در آن زمان جریان داشت متمایز (Ronald Duncan, Part سازم (III, p. 67).

مقاومت یکی از اوصاف مبارزه است، زیرا در هر نوع مبارزه میتوان مقاومت کرد یا نکرد. مبارز و سرباز مقاومت مینمایند. مقاومت یعنی ایستادگی، چیزی میان پیشرفت و عقب نشینی. مذاکره یعنی استدلال و مصالحه برای رسین به توافق: استدلال برای قناعت طرف و سازش به هدف دستیابی به توافق قابل قبول.

با ضعیف هیچ کسی حاضر به مذاکره نخواهد شد زیرا واضح است که توانایی تحمیل و اجبار را دارا نیست هرگاه ما شرایط وی را نپذیریم. مقاومت نیز به امکانات بستگی دارد بخصوص اگر مقاومت زمانگیر باشد. بحث ما تاکنون نشان داد که هر دو، هم مقاومت و هم مذاکره به تنهایی نه در سیاست ملی و نه در سیاست بین المللی کارآیی خود را توانسته اند نشان دهند. به همین دلیل همواره همدیگر را یاری رسانده اند.

مشکلی که مذاکره دارد مقاومت میتواند کمتر دارا باشد. مذاکره توانسته به تشکیل یک ایلیت زورگو و مسلح بیانجامد مانند حکومتهای بن، و امارت - دوم زیرا گروههای دارای زور همدیگر را به توافق مجبور میسازند و کمزوران بیرون پروسه میمانند.

در حالیکه مقاومت پیروزمندانه میتواند با ارداه واحد و دید واحد، حکومت مسلکی ماکس ویبر را تشکیل دهد مشروط بر اینکه از یکه تازی و

تعصبات فکری و گروهی اجتناب ورزد. سیاست برای موفقیت خود به صراحت و قاطعیت نیاز دارد.

دلایلی وجود دارند که برخی ها در مورد مبارزه فاقد خشونت یا مقاومت مدنی سخن میگویند. آیا این نوع مقاومت یا مبارزه یگانه راهی است که باید در شرایط کنونی در پیش گرفته شود؟ آیا این نوع مقاومت یا مبارزه میتواند موفق گردد و تحت کدام شرایط؟ و ده ها سوال دیگر ممکن است در ذهن ما خطور نماید. آنگونه ای که میدانید نیت و اراده گفتمان از جوانب متعدد به نامهای مختلف ابراز میگردد: آقای اشرف عنی از گفتمان ملی سخن میگوید، شورای هماهنگی گفتمان ملی افغانستان نیز، شورای عالی مقاومت برای نجات نیز گفتمان میخواهد و آقای احمد مسعود نیز. طرح دیگری از جنبش فراگیر میهنی و تیزس دهگانه سخن میگوید. همه ی این جوانب خواهان بحث و مذاکره اند میان خود از یکسو و با تحریک طالبان از سوی دیگر. هدف آنان میتواند یگانه یا مشابه بهم باشند زیرا مذاکرات با تحریک طالبان یا امارت طالبی هدف سهم گیری در قدرت را دنبال میکند.

در دهه های اخیر خشونت بصورت فزاینده در دستور روز قرار گرفته است و میتواند ادعا گردد که به اصطلاح دوران (جنگ سرد) خیلی سردتر از گرمای پس از آن بوده است. بیابید ببینیم این شیوه حل از راه گفتمان چه قرابت و مشابهت هایی با مقاومت یا مبارزه مدنی دارد. اولین تفاوت میان آن دو این است که مذاکرات و مباحثات میتوانند با اعمال زور یا خشونت توأم باشند در حالیکه در مقاومت مدنی یا مبارزه مدنی فشار اعمال میگردد

نه زور و نه خشونت. مظاهرات جنبش روشنایی را به یاد آورید: اگر معترضان موانع ایجاد شده بر سر راه خود بسوی ارگ را برمیافگندند یا صف پولیس ضد مقاومت را میشکستاندند، به اعمال زور میپرداختند. اما در برابر داشتن خیمه های (تحصن) چگونه باید مقاومت نشان میدادند؟ اکنون اگر مثال اعتصاب سرتاسری درایوران لینی را در نظر گیرید یا مسدود ساختن راه کابل مزار را در نظر گیرید به اعمال فشار درایوران بر مردم و حکومت میرسید. به عبارت دیگر در اعمال زور قوه قهریه عمل مینماید، در حالیکه در اعمال فشار طرف بصورت غیر مستقیم به انجام یک کاری و اراد میگردد که در غیر آن انجام نمیداد. مثال اینمورد را در بیست سال حکومتداری بن تجربه کرده اید وقتی راه ها و معبرها مسدود بودند، مجبور بودید راه دیگری را بیابید.

رالف سمی (Summy Ralph) مینویسد که (سکتور عدم خشونت) همواره بحیث یک بدیل دیده نشده است و علل احتمالی آن را چندگانه میداند: ۱. نادیده گیری، زیرا عدم خشونت مقاومت پسیف و غیر فعال است و اغلب به معنای فقدان عمل (inaction) است که به معنای تسلیمی، اجتناب از تصادم یعنی برگرداندن نیمرخ دیگر برای سلی، تعبیر میشود. ۲. دلیل احتمالی دوم بحیث علت این است که به معنای عملکرد از موضع ضعیف پنداشته میشود... ۳. از آنجاییکه که عمل عدم خشونت بصورت کل تا یک حد موثر پنداشته میشود، وقتی ارزشها و منافع حیاتی در خطر قرار ندارند و زمانی که شما با یک طرف معقول و ... روبرو هستید. اما وقتی به یک مرحله جدی (خط قرمز) با یک حریف قدرتمند و فعال

میرسد، خشونت بحیث راه اجتناب از شکست مطرح میگردد (Summy) (Ralph.

ویرونیک دودویت (Véronique Dudouet) مقاومت فاقد خشونت را در حالت نا برابر (مانند مشت و دروش) بررسی مینماید. دوستان میتوانند این بررسی مطالعه نمایند.

مبارزه عدم خشونت مهاتما گاندی توانست پیروز گردد اما از پاچا خان باید سالهای دیگر نیز ادامه یابد. مبارزه عدم خشونت لوترکینگ به مبارزه خشونت آمیز مبدل شده است و مبارزه نلسن ماندیلا پیروز گردید اما مبارزه عدم خشونت حضرت عیسی مسیح به قتل وی منتج گردید.

این همه تجارب تاریخی و دانستنی های به میراث رسیده نشان میدهد که شرایط ملی و بین المللی موفقیت یا عدم موفقیت مقاومت مدنی را تعیین مینمایند. اما بنده فکر میکنم میان مقاومت مدنی و مبارزه عدم خشونت بهتر است فرق قایل گردیم. فرق اول اینکه مقاومت را به مبارزه تبدیل نماییم زیرا مقاومت پسيف است و مبارزه نشان دهنده فعال بودن ما و ابتکار ما است. تغییر دوم اینکه مبارزه مدنی میتواند خشونت و مبارزه مسلحانه را با درنظر داشت اخلاق جنگ مسلحانه شامل گردد زیرا مبارزه مدنی در یک جهان کاملاً نا برابر و غیر عادلانه صورت میگیرد. بنابراین نگارنده دو اصطلاح مبارزه مدنی و مقاومت مدنی را بر سایر اصطلاحات ترجیح میدهم. زیرا مبارزه جاده یک طرفه نیست و کنش و واکنش را احتوا مینماید و تنها حماقت میتواند در برابر واکنش در حالی بی تفاوت بماند که هدف دستیابی به هدف را دارد.

## بیاید یکبار دیگر وضعیت کنونی را ارزیابی نماییم:

برای ما که اکنون به خوبی دانسته ایم:

- از دهه ها جنگ خسته و بیاریم،  
 - دهه ها جنگ به قربانی مادی و معنوی فیزیکی مردم و آبادانی یک ایلیت منتهی شده اند.

- نمیخواهیم مانند سربازان منافع دیگران برای حفظ منافع و به قدرت رساندن مجدد آنها بجنگیم! چه راه حلی وجود دارد؟

## ما در چه شرایط ذهنی قرار داریم؟

- ما جنگ نمیخواهیم و جنگ را بحیث راه حل نمیدانیم و توان تنها جنگیدن را نیز نداریم.

- ما در مورد اینکه چه میخواهیم و چگونه به آن باید برسیم (هدف - شیوه و ابزار رسیدن به آن)، باهم توافق نداریم.

## شرایط مادی ما چگونه اند:

- از لحاظ مادی ما فاقد سازمان های ملی هستیم

- فاقد ابزار مادی برای مقاومت یا مبارزه مدنی هستیم.

- از لحاظ اقتصادی فاقد منابع معیشت و امکانات زیستی هستیم.

کمک های بین المللی نیز به دلیل فقدان بدیل سیاسی به نام مردم به طالبان صورت میگیرد و یا به هدف حمایت از سرمایه داری صورت میگیرد.

در حالیکه حقیقت انکارناپذیر این است که در آنسوی هر مقاومت مدنی

یا غیر مدنی و هر مبارزه سازمانها قرار دارند .

افغانستان هم اکنون نیز دارای احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی و فرهنگی است که از سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ تا کنون تنها برای دو هدف رزمیده اند: ۱. حفظ منافع گروپی، ۲. هدف دستیابی به قدرت و ثروت.

ما دارای سازمانهای سیاسی و اجتماعی هستیم اما توانایی توأم سازی قدرت در سطح ملی را دارا نیستیم و باید آن را ایجاد نماییم تا بتوانیم یک بدیل ملی متمایز با یک دید واحد ملی را بوجود آوریم. هر نوع شیوه مبارزه مستلزم چنین یک بدیل است.

اکنون میدانیم که از نظر ذهنی و مادی در چه موقعیتی قرار داریم و میتوانیم بپرسیم: چگونه میتوانیم وضعیت کنونی را به یک وضعیت دلخواه تغییر دهیم و از کدام راه ها؟

بیشتر از سه راه وجود ندارد:

1. راه مقاومت و مبارزه مدنی فاقد خشونت: این راه میتواند از دوحه بگذرد.

2. مبارزه مدنی مختلط: این راه از میان کوچه ها و پس کوچه های کشور میگذرد.

3. راه مداخله مستقیم یا حمایت نظامی غیر مستقیم خارجی.

اکنون میرویم به سراغ نتایج مبارزه عدم خشونت در یک فضای نابرابر از نظر قدرت. زیرا ما در یک چنین شرایط قرار داریم و آنانی که از گفتمان ملی سخن میگویند با یک تحریکی روبرو است که مدعی است جامعه جهانی را در جنگ مسلحانه شکست داده است، تسلیحات باز مانده از



نیروهای مسلح را با یک ذهنیت رزمی به ارث برده است. ذهنیت امارت طالبان با سه عنصر تقویت میشود:

1. آنها فکر میکنند در پیروزی آنان الله متعال دست دارد.
2. آنان فکر میکنند که جامعه جهانی را در مبارزه اعلام شده علیه آنها شکست داده اند.
3. آنها فکر میکنند جامعه جهانی و جامعه داخلی بدیلی بغیر از قبولی حاکمیت آنان ندارند. و تعامل سایر کشورها با امارت را گواه بر آن میدانند. بنابراین جامعه روشنفکری افغان با چنان یک طرفی روبرو هست.

### نتایج تحقیقات علمی

تاریخ قرن بیستم مملو از نمونه هایی اند که نشان میدهند مقاومت مسلحانه بر ضد سیستمهای غیر عادلانه، دکتاتوری ها یا اشغال خارجی احتمال بیشتر دارند که خشونت بیشتری را موجب گردند. محقق از انقلابهای روسیه، چین و و یا مبارزات ضد استعماری در افریقا و آسیا به عنوان مثال یاد مینماید.

اما این حقیقت را نیز خاطر نشان میسازد که این تاریخ شاهد مبارزان نیرومند عاری از خشونت نیز میباشد که برخی از آنها شناخته شده اند مانند مبارزه گاندی در هند، کمپاین حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ (جونیر) در امریکا، در حالیکه تعداد زیادی از آنها بوسیله عامه مردم و محققان، نادیده گرفته شده اند.

در مقدمه گزارش خود بیان میدارد: هرچند نیروی مبارزه عاری از خشونت در شرایط نابرابریهای جدی قدرت ضعیف و ناکافی به نظر میرسد، ثابت

کرده است که وسیله خیلی استراتژیک در دست جمعیت‌های به حاشیه رانده شده است، برای باز آرای توازن ساختاری، عدالت‌خواهی و یا خودمختاری (Véronique Dudouet, p. 238).

در نتیجه گیری محقق یاد شده می‌خوانیم:

While the limits of nonviolent strategies in extremely violent situations such as mass slaughter and genocide need to be acknowledged, in most contexts of oppression and exploitation it might well be the only way to struggle for justice and democracy in a peaceful and constructive way (Ibid., P. 259).

در عمل، ویرونیک مینویسد، مبارزات عاری از خشونت به ندرت به خودی خود به حل برد-برد (win-win-solution) یعنی برد برای هردو طرف و روابط همکاری‌گرایانه پس از آن در امتداد خطوط اصطکاک (conflict lines) منتج می‌گردد- شرایط دلخواه که چنین پروسه منطقی را ممکن گرداند خیلی به ندرت وجود دارند. وی از تجارب فلسطین یاد مینماید که در بخش‌های ۴ و ۵ گزارش تحقیقی وی بیان شده‌اند. به قول وی این تجارب نشان می‌دهند: وقتی تصادمات وجود داشته باشند، گروه‌های منقرب بر سر مسایل غیر قابل بحث باهم مخالفت مینمایند و صلح مثبت بصورت خود کار از دستیابی به بیلانس نسبی قوا ناشی نمی‌گردد، و مبارزه عاری از خشونت همواره موثر نیست تا موج غلط فهمی ها و نفرت طرفین را مهار سازد. در چنین شرایط مذاکرات و حل تصادم به گونه ایکه پراسیس متمایل باشد (process orientated)، همچنان

ضروری میباشد تا بیان خواستها و منافع مشروع همه ی جوانب را تسهیل نماید (Véronique Dudouet).

در اینجا بخصوص درسهای مهمی برای ما وجود دارند. خواستها و منافع مشروع تحریک طلبان کدام ها اند؟ این جوانب که با امارت میخواهد مذاکره نمایند کیهانند و خواستها و منافع آنان کدام اند؟

## ۳.۴ لاکلاو، و موفت

گفتمان مورد نظر در این رساله سیاسی است. در آغاز این رساله در مورد آنچه یک شی را سیاسی میسازد بحث کردیم. برخی از مشخصات یاد شده را در گفتمان سیاسی میتوانیم دریابیم. گفتمان سیاسی در نرم ترین بیان متقاعد ساختن طرف دیگر به یک راه حل یا موضعگیری است به هدف تغییر در یک حالت نامطلوب به یک حالت مطلوب یا دلخواه.

اگر حزب سیاسی وارد گفتمان درون حزبی میشود میخواهد چیزهایی را تغییر دهد یا تصامیم جدید اتخاذ نماید و یا اگر چندین حزب و سازمان سیاسی وارد گفتمان ذات البینی میگردند هدف آنان این است تا در برابر تهدید مشترکاً عمل نمایند و یا نقش بهتر و موثرتری را ایفا کنند که در حالت کنونی توانایی آن را ندارند. گفتمان با حاکمان و صاحبان قدرت

سیاسی نیز به هدف دستیابی به اهداف سیاسی صورت میگیرد. مشارکت در قدرت سیاسی، و یا تقسیم مجدد قدرت سیاسی از زمره این اهداف اند. مت رود فیند (Mette Rudvin) که رابطه ایدیولوژی، دیسکورس و قدرت را در رابطه میان مشتریان و عرضه کنندگان خدمات مورد بررسی قرار داده است مینویسد که: ایدیولوژی، دیسکورس و قدرت بهم در رابطه تنگاتنگ قرار دارند، و دیسکورس زبان ایدیولوژی است. بنابراین قدرت مورد مذاکره قرار، و مورد مداخله قرار میگیرد، بیان یا رد میگردد و افراد از راه دیسکورس در محیطی به مبارزه طلبی فرا خوانده میشوند که بوسیله عدم توازن قدرت در نهادها (institutional power asymmetry) تعریف شده است. وی در مقاله خود قدرت را بحیث عامل حاکم در مجتمع (community) و در خدمات اجتماعی (public service) میدانند، و از تمایز فیرکلو (Fairclough) میان قدرت در عقب دیسکورس و قدرت در دیسکورس استفاده میکند. این عبارت از قدرت نهفته در موقف تعبیرکنند و قواعدی است که دیسکورس و استراتژیهای تعبیرکننده را مدیریت مینمایند (Mette Rudvin, 2005:159).

تیوری لاکلاو (Laclau) و، موف (Mouffe) و تیوری هژمونی ما را میتوانند در این مورد با مشوره های تیوریتی کمک نمایند. در این جا با نخستین در خطوط کلی آشنا میشویم.

باورمندیها برخورد متذکره عبارت اند از:

- تیوری دیسکورس باورمند است که همه ی اشیا و اعمال معنا دار اند، معنای آنها بوسیله سیستمی از قواعد معین تاریخی حاکم به آنها داده شده است (David Howarth, et al., 2000:2).

- تیوری دیسکورس شیوه هایی را تحقیق مینماید که کارکردهای اجتماعی بیان میگردند و دیسکورسهای حاوی واقعیت اجتماعی را به مبارزه میطلبند (Ibid.,p.3)

- در سطح پایین انتزاعی بحیث سیستمهایی از عملکردهای اجتماعی دیسکورسها عبارت از سیستمهای کانکریت ر وابط و عملکردهای اجتماعی اند که از نظر ذاتی سیاسی اند. زیرا ساختار آنها یک عمل بنیادی است که ساختن انتاگونیزم و تعیین مرزها میان (حرم نشینان)(insiders) و (حاشیه نشینان)(outsiders) را شامل میگردد. بنابراین آنها همواره اعمال قدرت را شامل میگردند. (Ibid.,p.4)

- همه ی اشیا موضوع دیسکورس اند زیرا معنای آنها به سیستمی از قواعد ساخته شده بوسیله جامعه، و تفاوتهای مهم بستگی دارد.

In another words, all objects are objects of, as their meaning depends upon a socially constructed system of rules and significant differences(Ibid., p.3)

- متفکران دیسکورس برخوردهای خردگرا (positivist) به تحلیل سیاسی را که باور دارند بازیگر اجتماعی دارای منافع و گزینشهای مفروض

اند، یا بر فعالیت خردگرایانه سیستم های اجتماعی توجه دارند، رد مینمایند (Ibid.,p6)

- تیورسنهای دیسکور با درک مثبتگرا (positivist) و طبیعتگرا (naturalist) از دانش (knowledge) و میتد (method) در مخالفت جدی قرار دارند. و تلاش برای یافتن قوانین علمی جامعه و سیاست بر اساس تعمیمکاریها (generalization) ی تجربی (Empirical) راکه اساس پیشبینیهای قابل امتحان تجربی را میسازند، بصورت جدی رد مینمایند. آنها با درک ساده لوحانه از حقیقت مخالف اند که در آن تنها نظریه ها و برداشتهای تجربی (empirical) در برابر یک واقعیت غیر دیپلماتیک به آزمایش گرفته میشوند، مخالف است (Ibid.,pp.6-7). این دانشمندان کار خود را بر اساس میتدهای تعبیری (interpretative) تحقیق اجتماعی بنا مینمایند که تاکید آن بر درک و توضیح ظهور و منطق دیسکورس و هویتهای ساخته شده بوسیله جامعه است که به آنها داده میشود (Ibid.).

"We take discourse of discourses to refer to systems of meaningful practices that form the identities of subjects and objects. At this lower level of abstraction, discourses are concrete systems of social relations and practices that are intrinsically political"(p.3-4).

تیوری گفتمان شیوه هایی را مورد تحقیق قرار میدهد که واقعیتهای اجتماعی بیان میگردند و گفتمانهایی را که حاوی واقعیت اجتماعی اند به مبارزه میطلبند (Ibid., p.3).

مولفان کتاب سپس از عناصری ناممیبرند که گفتمان سیاسی به تحلیل و تحقیق آنها میپردازد.

Discourse theory investigates the ways social practices systematically form identities of subjects and objects by articulating together de a series of contingent signifying elements available in discursive field,(P7).

این عناصر کانتینجنت (continent) کدام ها اند؟

لکلاو (laclau) و موف (Mouffe) این عناصر را چهار دسته میدانند.

این دو تیورین معتقد اند که هر هویت (identity) از طریق نحوه بیان یا نحوه مجدد بیان عناصر معرف ظهور مینماید.

۱. نحوه بیان: (articulation) آنها نوه بیان را عبارت از هر عملی

تعریف مینمایند که به میان عناصر رابطه ایجاد مینماید به گونه ای که هویت آنها در نتیجه آن بیان تغییر نماید.

۲. عناصر: (elements) عبارت از آن تفاوتها/اختلافات که از نظر محاوره

یا گفتمان یا بحث به دلیل اینکه در زمانه های بحران یا بیجایی دارای خصلت سیالیت اند- بیان نشده اند.

۳. موضعگیریهها: (moments) موضعگیری های متفاوت و مختلف که در

در یک گفتمان بیان گردیده اند.

۴. نکات برجسته / کلیدی: (nodal points) عبارت اند از روابط همه ی اجزا با یک سیستم معنا دار موضعگیری. مثال زیژیک: (Zizek) مفاهیم دموکراسی، دولت، آزادی در ایدیولوژی کمونیستی (Ibid., p 7-8).

آنها دیسکورس یا گفتمان را مجموعه یا تمامیت ساختاری ناشی از نحوه بیان، میدانند (Ibid., p.7).

واضح است که هر نوع دیسکورس سیاسی نیست مگر اینکه موضوع آن دیسکورسها سیاسی باشند. دیسکورس لویه جرگه در مورد موافقتنامه استراتژیک میان امریکا و افغانستان یک دیسکورس سیاسی بود.

گفتمان، گفتمان ملی افغانستان، مذاکران بین الافغانی کرزی و دیگران نیز گفتمانهای سیاسی اند.

در ساده ترین شکل آن چهار دسته از عناصر کانتینجنت در هر دیسکورس میتواند مورد توجه قرار گیرند.

مشکل دیسکورس در گفتمان های افغانی این است وقتی اندیشه هژمونی و انتاگونیسم در آن متبازز گردد، گفتمان ممکن است با بن- بست روبرو گردد. گفتمان با تحریک طالبان در دوحه که باوصف صراحت هژمونی در آن گفتمان، به هژمونی تحریک انجامید، به سود جمهوریت که آنهم در آن گفتمان هژمونی خواهانه سهیم بود- نیانجامید و چندین بار بن- بست را تجربه نمود. گفتمان جامعه روشنفکری با امارت مسلح به کجا خواهید انجامید؟



## فصل چهارم

### شیوه ها و میکانیزمها

۴.۱ مقدمه، ۴.۲ شیوه های برخورد به گفتمان،

۴.۳ میکانیزم ها

#### ۴.۱ مقدمه

اکنون میدانیم که ما از نظر شرایط عینی در جامعه ملی و جامعه روشنفکری در چه وضعیت قرار داریم و از لحاظ ذهنی در کدام حالت قرار داریم. این را نیز میدانیم که با در نظر داشت آن دو حالت عینی و ذهنی ما نخست به گفتمان در درون جامعه روشنفکری نیاز داریم، زیرا جامعه روشنفکری از نظر فکری و جسمی متشتت و پراکنده است. موضوعات مورد منازعه را که جامعه روشنفکری را از نظر فکری متشتت ساخته نیز تشخیص نمودیم. از نظر انسجام سازمانی (که آن را مادی نامیدم) نیز جامعه روشنفکری ما بر اساس تمایلات فکری فاقد اتحاد لازم ملی میباشد. این اختلاف تا آن

حدی است که همسنگران سنگر واحد فکری که سالها باهم رزمیدند نتوانسته اند دوباره در سنگر واحد فکری و سازمانی متحد گردند. در این فصل میبینیم گفتمان ملی را چگونه انجام دهیم. مساله بعدی این است که ما این گفتمان را برای یک هدف مقدس دیگر انجام خواهیم داد تا نیروهای منقسم و متشتت جامعه روشنفکری را در خطوط ملی متحد سازیم تا بتوانیم شرایط غیر دلخواه را به شرایط دلخواه مبدل سازیم. برای این کار نیز به یک میکانیزم نیاز است.

## ۴.۲ شیوه های برخورد به گفتمان

از بحث های قبلی به یاد داریم که گفتمان هدف توافق و دریاف راه حل را دنبال مینماید. مدعیان گفتمان نیز برای توسعه صفوف خود و یا به هدف توحید مساعی و تواناییها و مطرح شدن در عرصه سیاست یا ایجاد سنگر واحد ملی به گفتمان متوسل میگردند. این نوع گفتمانها نیز مانند گفتمان جوانب مسلح مخالف، سیاسی اند. زیرا به هدف اعمال فشار بر پالیسیها، یا احراز قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی صورت میگیرند. شیوه های کار گفتمان به سطوح آن تعلق دارد. در سطح میسو یا سازمانی دو سطح گفتمان را میتوان تشخیص داد: گفتمان درون-سازمانی (inter-organizational)، و گفتمان میان سازمانی (intra-organizational).

گفتمان میان سازمانها و گفتمان در سطح ماکرو یا ملی به بحث ما رابطه مستقیم دارند، زیرا برای گفتمان ملی لازم است میان سازمانهای جداگانه گفتمان صورت گیرد. در این بحث نه تنها شکل بلکه محتوای کار ما یعنی شیوه انجام گفتمان دارای اهمیت است. مشخصات ضروری شیوه های برخورد را بصورت مختصر برمی شمارم. این مشخصات تغییر در نحوه اندیشه و عملکرد را موجب میگردند و بدون آنها گفتمان به موفقیت هدفمند دست نخواهد یافت.

1. باز اندیشی: گفتمان باید بروی همه باز باشد. حتی اگر هدف گفتمان تشکیل یک جبهه واحد ایدیولوژیک باشد، باید به روی همه ی اعضای آن خانواده فکری باز باشد.

2. هر سازمان و هر گروه دارای دو نوع فرهنگ است: فرهنگ رسمی که در لوگو و در اسناد سازمان تبارز میبندد، و فرهنگ غیر رسمی که در شیوه برخورد سازمان در فعالیتهای روز مره و از زمره در گفتمان سیاسی تبارز میابد. فکر کنید که رفتار ما با دوست و بیگانه، هم فکر و و رقبای فکری در رسانه های اجتماعی چگونه است؟ روشنفکران افغان با استثنای خیلی نادر که تخمین فیصدی آن خیلی دشوار است: با نقد حساسیت دارند، در گفتمانها و مباحثات رسانه های اجتماعی میان اعضای گروه- خودی و گروه غیر خودی تبعیض آشکار دارند و حتی اعضای گروه خودی را در مباحثات شریک نمیپندارند. توجه جدی به فرهنگ غیر رسمی در گفتمان خیلی ضروری میباشد زیرا میتواند نطفه گفتمان را قبل از تولد از میان برد.

3. ایجاد اعتماد و میکانیزمهای سازنده اعتماد: آنانی که کار گفتمان را به پیش میبرند باید اعتماد از دسته رفته را ایجاد نمایند نه اینکه از ایجاد آن جلوگیری نمایند. برای چگونگی تحقق آن یک میکانیزم صریح درکار است.

4. گفتمان به یک دید واحد ملی بحیث موضوع مرکزی گفتمان نیاز دارد که بتواند بحیث کود رفتاری نیز ایفای وظیفه نماید. دید واحد حیثیت دکترین واحد ملی را دارد و بحیث کود رفتاری فرهنگ عاملان و حاملان گفتمان را در نظر و عمل مدیریت مینماید.

5. هدف اساسی گفتمان باید ایجاد بدیل سیاسی باشد که از یک دید ملی به شکل کود رفتاری تابعیت نماید. هیچ فرد و سازمان حق حذف و سلب حق مشارکت دیگری را ندارد مگر اینکه در مخالفت با یک کود رفتاری ملی قرار گیرد.

دیسکورهای (گفتمانهای) گذشته میان جوانب مختلف ملی نبودند بلکه (مباحثات میان افغانی) بودند که بحیث جریان فرعی گفتمان ملی میتوانند دیده شوند. این مباحثات نتوانستند به یک گفتمان ملی و به یک بدیل ملی بیانجامند. برای موفقیت هر گفتمان ملی دلایل / و علل آن ناکامی را در گذشته باید دریافت. گفتمان ملی برای تشکیل یک حکومت فراگیر با گفتمان ملی برای ایجاد یک یا دو بدیل سیاسی معقول از هم فرق دارند. زیرا:

بدون ایجاد یک بدیل معقول و متمایز سیاسی ما بیشتر به قربانی یک نبرد مسلحانه شباهت داریم که فقط برای زنده ماندن در میدان جنگ میرزمیم،

در حالیکه پیروزی در جنگ به قیمت این قربانیان و به نفع جوانب پیروز منتهی میگردد.

گفتمان، گفتمان ملی افغانستان، مذاکران بین الافغانی کرزی و دیگران همه گفتمانهای سیاسی در زبان اند و هیچ بدیلی ملی را ارایه نمینمایند. بیابید به دو بیان جدید اخیر توجه نماییم. حزب سیاسی آقای اتمر و استانکزی در حقیقت آرمانهای ملی را در تحقق آرمانها امریکا که در موافقتنامه دوحه انعکاس یافته، میداند. در حالیکه حزب نو ساخته آقای دانش در پی سهیم قدرت خود در سیستم فدرال است.

وقتی ما وارد گفتمان میشویم - چه شفاهی باشد یا کتبی - ما به باور جیمز پاول گی (James Paul Gee)، همزمان ۶ چیز یا واقعیت را میسازیم:

1. معنا یا یک جهت ارزشی جهان: من وارد یک هواپیما، یک محوطه یا اتاق میگردم و به شیوه معین صحبت یا عمل مینمایم.
2. فعالیتها/ عملکردها: ما راه میرویم و یا جلسه ای را آغاز مینماییم.
3. هویتها و روابط: در یک حالت من بحیث رییس صحبت و عمل مینمایم و در حالت دیگر بحیث عضو یک گروه.
4. سیاست: (توزیع امتعه اجتماعی)
5. ارتباطات: صحبت یا عمل در رابطه با قبول شاگردان از اقلیتها.
6. سیمیوتیکس (semiotics): صحبت در مورد اینکه چه و چگونه سیستمی از سمبولها و اشکال ارجحیت دارد (Gee James Paul, 2001, p.12).

6. در دیسکورس زبان در عمل مورد نظر است و باید به کاربرد زبان، تاکید ها و ... توجه نماییم.

در بیان هر دو سازمان تازه- ایجاد شده صراحت دارند آنها در پی چیستند. بنابراین: آغاز، انجام و موفقیت هر حرکت فردی یا عامه سیاسی یا غیر سیاسی به شرایط ضروری و بسنده بستگی دارند.

هر گفتمان برای رسیدن به اهداف معین صورت میگیرد و نمیتواند بدون استراتژی به حل اساسی ستاتیسکو دست یابد. این استراتژی برای گفتمان در داخل جامعه روشنفکری و در گفتمان ملی باید صراحت داشته باشد.

### ۴.۳ میکانیزمها

در برابر هر آن یکی که برای راه اندازی گفتمان ملی کار میکند سه سوال اساسی قرار دارد که باید نخست به آنها پاسخ داده شود:

1. چگونه میتوانیم اساس و میکانیزم یک گفتمان ملی را ایجاد نماییم؟
2. اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟
3. کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتواند برگزید؟

عناصر کلیدی مشی ملی به نظر اینجانب منافع ملی و مشخصه های فرهنگی اند و ذهنیت حاکم آن را تعیین مینماید.

تا زمانی که ما دید ملی را بحیث یک دکترین ایجاد نه نمایم ملی نمیتواند شکل گیرد مگر اینکه حکومتها بر اساس یک دکترین، چیزی را به نام ملی فرمولبندی نمایند. بنابراین، ما نخست به یک دید واحد ملی یا یک کود رفتاری نیاز داریم تا بر اساس آن ملی شکل گیرد. برشد پاتریوتیزم و ناسیونالیزم یک نیاز برای هر حرکت ملی میباشد و اینکار نیازمند یک میکانیزم است.

تفاهم نامه ای را که اینجانب سالها قبل طرح و در معرض بحث قرار دادم یک طرح بهتری را برای این کار فراهم مینماید. جامعه روشنفکری افغان میتواند آن تفاهمنامه را مورد بحث قرارداده غنامند سازند و آن را به دید واحد ملی در عمل مبدل سازند. وحدت فکری باید از جامعه روشنفکری آغاز گردد زیرا این روشنفکران یک جامعه اند که آگاهی میدهند، تربیت، نیروها را بسیج و مدیریت مینمایند.

اکنون که میدانیم جامعه روشنفکری و جامعه ملی از نظر ذهنی و واقعی در چه حالت قرار دارند و چه بدیل هایی در برابر ما برای انتخاب باز اند، با سه سوال کلیدی روبرو هستیم.

1. چگونه میتوانیم اساس و میکانیزم یک گفتمان ملی را ایجاد نمایم؟
2. اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟
3. کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتوان برگزید؟

بحث را به درازا نمیکشام و بر هریک از این سه پرسش مکث مینمایم و پیشنهادات مقدماتی انجام خواهم داد.

## سوال نخست :

گفتمان ملی بر یک اساس باید استوار گردد. زیرا ما باید چیزی برای بحث و توافق داشته باشیم. چگونه این بحث را باید آغاز کرد و ادامه داد؟ طرح یک کود رفتاری میتواند مانند هر منشور و برنامه اساس قرار داده شود. مدعی نیستیم که بصورت حتم طرح بنده در رابطه با آن کود-رفتاری پذیرفته شود اما پیشنهاد مینمایم مورد بحث قرار داده شود. این طرح باید با یک میکانیزم همراه گردد.

**چرا یک کود رفتاری، نه یک منشور و مرامنامه؟** ما برای دهه ها با مرامنامه و منشور و اساسنامه باهم در سازمان ها بر اساس دیدگاههای مختلف متحد گردیدیم و امروز با وصف داشتن صدها سازمان سیاسی و اجتماعی دارای منشور برنامه و اساسنامه، نیازمند اتحاد روشنفکری هستیم. چرا؟ چه چیزهایی ما را به اتحاد در بیش از یکصد سازمان واداشته و چه چیزهایی ما را از اتحاد در یک یا چند سازمان ملی / سراسری باز داشته اند. این علل را باید یافت هر گاه میخواهیم سنگرهای ملی فکری ایجاد نماییم و در نتیجه بدیل سیاسی بیافرینیم.

ما اعضای جامعه روشنفکری، بر اساس اندیشه های متفاوت و بر نامه های متفاوت مبتنی بر آن دید ها در سازمانها متحد گردیدیم و خود نیروی محرکه جامعه ملی را در سازمانها منقسم ساختیم. اکنون باید آن نیروها را با یک کود رفتاری ملی متحد گردانیم. کودی که جامعه روشنفکری را در گام نخست در خطوط کلی ملی برای کار مشترک ملی بتواند متحد سازد. این چیزی است که باید ایجاد گردد. اما برای این کار به چه نیاز داریم: به یک



میکانیزم، زیرا کار ملی در یک جامعه ملیونی رنگارنگ و دارای تفاوتها نیازمند یک میکانیزم است. این میکانیزم اتحاد به دور آن کود رفتاری را باید تامین نماید. به عبارت دیگر رسیدن به تفاهم در مورد یک کود رفتاری ملی انسانی و دموکراتیک که قابل پیمایش باشد یک کار ذهنی و تیوریتیکی است و باید در عمل از راه تشکیل بدیل سیاسی ملی تحقق یابد.

## ۴.۳.۱ میکانیزم راه اندازی گفتمان

بیایید به یک مثال ساده بیاندهشیم: ما همه به حیث فرد یا سازمان به مردم، میهن دوستی، و وحدت ملی خود را متعهد میدانیم و در برنامه های سیاسی ما نیز تعهد خود را به آن موارد ابراز داشته ایم، اما، چرا این تعهدات وجود خارجی نیافته اند؟ ادعای سازمانها برای ملی بودن آنها باید بر علاوه ریتوریک سیاسی و متون - سازمانی در واقعتهای زندگی روزانه دیده شوند. وفاداری به منافع گروهی (چه فکری و اتنیکی) بیانگر ملی بودن نیستند. تعهدات کتبی در این رابطه شرط های ضروری اند اما بسنده نیستند و این حقیقت را تجارب دهه های گذشته ثابت کرده است.

سوال مهم در این رابطه این است که چه چیزی یک شی را ملی میسازد؟ و این تنها صفت ملی نیست بلکه مظاهر حقیقی و مادی آن نیز بصورت

پیگیر و مستدام باید حضور داشته باشند. بنابراین لازم است فکر واحد ملی را از راه تجسم آن در یک یا دو سازمان ملی تحقق بخشیم. به عبارت دیگر ملی بودن مشخصات و علایم ملی دارد نه گروهی، در حالیکه گروه میتواند از منافع گروهی حمایت نماید مانند گروههای منافع، احزاب اقلیتها. چگونه میتوان این میکانیزم را ایجاد نمود:

1. یک طرح کود رفتاری تهیه و در یک مدت معین مورد بحث قرار داده میشود.

2. نام واحد برای سازمان یا بدیل سیاسی تعیین میگردد. پیشنهاد من این است تا گفتمان، یک سازمان سراسری را زیر نام (مجمع فعالان مدنی افغانستان)، بر اساس یک کود رفتاری که در حقیقت یک دید واحد ملی نیز باشد، بوجود آورد. این اسم حساسیت برانگیز نیست.

3. طرح کود رفتاری میان جامعه روشنفکری توزیع میگردد.

4. شخصیتها و سازمانها:

- طرح را کتبی مورد بحث و توافق قرار داده و سازمان یا انجمن / حلقه خود را به نام از قبل تعیین شده (به گونه مثال مجمع فعالان مدنی افغانستان) ایجاد، و

- کود رفتاری را اساس اندیشه و کار خود قرار میدهند.

- سازمان خود را در یک دیتا بیس ایجاد شده ثبت مینمایند

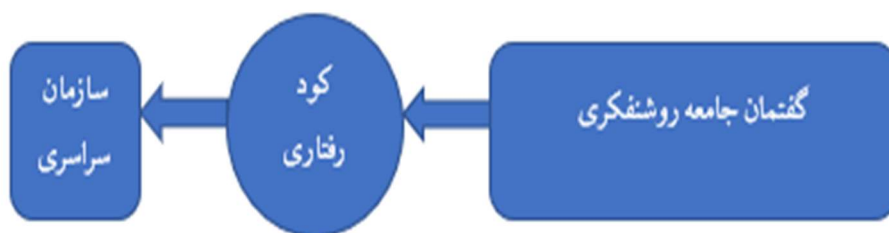
5. یک دیتا بیس برای گفتمان ایجاد میگردد.

6. گفتمان دستجمعی در یک گردهمایی انجام میگردد.

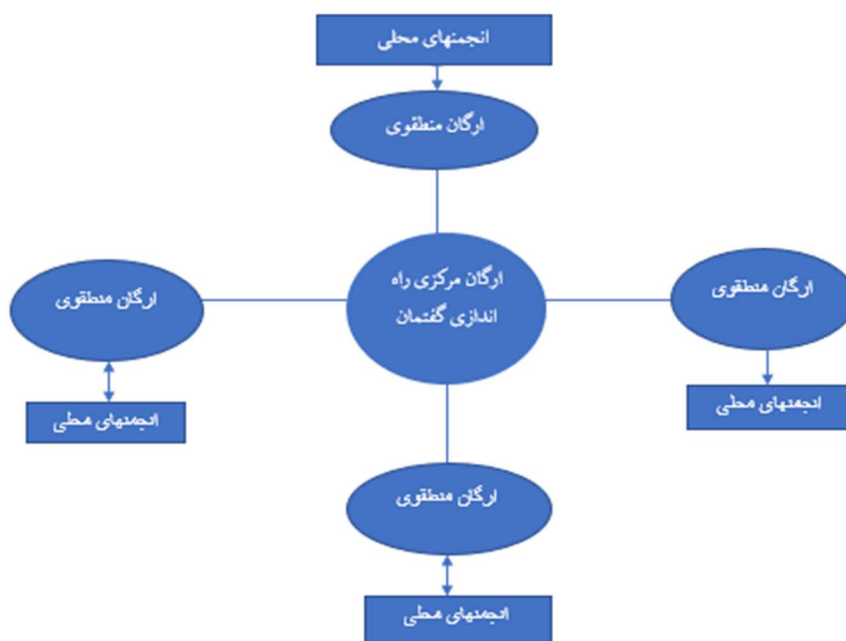
بنابراین پیشنهاد بنده به سازماندهندگان گفتمان این است: گفتمان یک پروسه است و هر پروسه باید به یک محصول منتج گردد. این محصول میتواند ( صفر ) باشد یا چیزی در سمت راست و چپ یا دو انتهای آن خط باشد.

بر اساس این میکانیزم انجمن ها و حوزه ها گفتمان را بر مبنای کود رفتاری انجام میدهند و بر اساس آن حلقه فعالین را در محلات مربوطه بوجود میآورند. سازماندهندگان گفتمان بصورت منطقی ایجاد و فعالیت میکنند و پیشنهادات حلقات/انجمنهای محلی و تعهدات آنان را در یک دیتابیس ثبت مینمایند. این مراکز منطقی با ارگان مرکزی راه اندازی گفتمان در رابطه همیشگی قرار دارند.

شکل نخستی پروسه گفتمان را تمثیل مینماید که بر اساس آن جامعه روشنفکری در نتیجه گفتمان بر یک کود رفتاری، یک یا دو بدیل سیاسی ملی را بوجود میآورد.



شکل آتی میکانیزم کار و ساختار واحدهای گفتمان را ترسیم مینماید.



## سوال کلیدی دوم:

اهداف دور و نزدیک گفتمان کدامها اند؟

راه اندازی یک گفتمان ملی هدف اولی است که باید هدفمند باشد. هدف گفتمان میان جامعه روشنفکری این است که: جامعه روشنفکری نیروهای خود را از نظر فکری و فیزیکی بر اساس دید واحد ملی متحد سازد تا برای تحقق اهداف مشترک ملی بصورت متحدانه کار نمایند. این یک شرط ضروری است برای نجات کشور از بحران کنونی اما بسنده نیست. هدف دومی: گفتمان نه تنها باید نیروهای خود را بسیج نماید بلکه نیروهای مردمی را نیز به دور آن کود رفتاری متحد و بسیج نماید. این نیز یک شرط ضروری

است زیرا جامعه روشنفکری باید از اعتماد و حمایت جامعه ملی برخوردار باشد. وقتی این اهداف برآورده گردیدند این پرسش پیش می‌آید که گام بعدی جامعه روشنفکری و جامعه ملی کدام است؟

بر اساس میکانیزم، پروسه گفتمان به شکل نیروها به دور کود رفتاری آغاز نموده و از همان مجاری نیز گفتمان را به پیش برده اند. بنابراین ایجاد بدیل سیاسی در برابر جامعه روشنفکری قرار می‌گیرد. با ایجاد بدیل های سیاسی - یکی یا دو بدیل - جامعه روشنفکری برای نمایندگی از جامعه ملی آماده میشود و میتواند با هر جانی که لازم آید گفتگو نماید و در قدرت سهم گردد

با چنین میکانیزم پروسه گفتمان سه هدف را دنبال و تحقق میبخشد:

- گفتمان روشنفکری در جامعه روشنفکری برای اتحاد روشنفکری در مورد اهداف گفتمان.

- توافق بر یک کود رفتاری بحیث دید واحد ملی

- ایجاد واحدهای گفتمان و بدیل سیاسی جامعه روشنفکری

### اهمیت کلیدی بدیل سیاسی

فقدان بدیل سیاسی در جامعه ملی و روشنفکری یکی از عوامل جدی بدبختی های ما را میسازد، زیرا در فقدان چنین بدیل است که دیگران برای ما رهبر، مدیر و رئیس جمهور می‌گمارند و هر زمانی که خواستند آنها را بر کنار میسازند.

به باور بنده، بحیث شاگرد علوم سیاسی تنها از طریق ایجاد بدیل سیاسی ما میتوانیم بنیادها و نهادهای استقلال سیاسی و اقتصادی را بوجود آوریم.

بنابراین استقلال سیاسی و اقتصادی ما نیز به داشتن چنین بدیل‌های ملی بستگی دارند. این بدیلها در حقیقت سنگرهای ملی دفاع از حقوق و آزادیهای مردم و ممثل اراده ان اند.

### نتیجه گیری

بنابراین سازمان دهندگان گفتمان باید:

1. بر یک دید واحد ملی بصورت یک کود رفتاری انسانی بحیث مواد اصلی گفتمان به توافق برسند.  
این کود رفتاری باید مشخصه های آتی را دارا باشد :

- ملی ، دموکراتیک، انسانی، معقول و قابل پیمایش باشد و
- بحیث توافقنامه مورد قبول جوانب قرار گیرد. درست مانند آنچه هر عضو سازمان یا جبهه در فورم عضویت به رعایت آن خود را مکلف میدانند .
- این کود رفتاری باید بتواند برای رفتار فرد و سازمانها اساس اندیشه و عمل قرار داده شود.

۲. ایجاد بدیل سیاسی معقول و متمایز را بحیث هدف استراتژیک گفتمان ملی تعیین نمایند. ضرور نیست بر ایجاد تنها یک بدیل سیاسی توافق گردد. اما ایجاد واحدهای محلی زیر نام واحد برای پیشبرد گفتمان ملی و ایجاد بدیل سیاسی سرتاسری دارای اهمیت کلیدی میباشد.

۳. کار مردمی را به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی را به کار مردمی مبدل سازد.

۴. گفتمان باید بر اساس دید واحد به تشکیل واحدهای محلی بحیث تحقق توافقات انجام شده بر محور کود رفتاری بیانجامد. و در وقت مناسب از ترکیب آن واحدها، شورای سراسری را ایجاد نماید. شکل کنونی میکانیزم را ترسیم مینماید.

## سوال کلیدی سومی

پرسش بعدی در برابر گفتمان ملی این است که :

کدام شیوه های دست یابی به اهداف دور و نزدیک را میتوان برگزید؟

سه شیوه مبارزه را میتوان نام برد:

1. مبارزه عاری از خشونت.

تجارب جهانی و تحقیقات علمی نشان داده اند که مبارزه عاری از خشونت در شرایط نابرابری قدرت موثریت چندان ندارد. وقتی در جامعه افغانی سازمانها و نهادهای ملی وجود میداشتند میتوانستند نابرابری قدرت را جبران نمایند و از راه تحریمها زمامداران را وادار به اطاعت نمایند. عنصر حمایت خارجی نیز با این فقدان بدیل سیاسی در جامعه افغانی روبرو است، درست مانند اینکه مردم از درماندگی با کفش کهنه میسازند. گفتمان میتواند این بدیل را بوجود آورد و باید چنین کند.

2. مبارزه مسلحانه.

تاریخ دهه های گذشته نشان دادند که جنگ راه حل نیست. اما چرا راه حل نیست؟ جنگ میتواند گاهی راه حل باشد. کشورها استقلال سیاسی خود را از راه جنگ به دست آورده اند. آیا جنگ علیه اتحاد شوروی از نظر تعداد زیاد افغانان راه حل نبود؟ جنگ در شرایط معین میتواند راه

حل باشد. اما ما در شرایط کنونی در آن شرایط قرار نداریم. اما ممکن است به آن وادار گردیم. هرچند غرب علاقمند مداخله نظامی نیست اما میتواند در شرایط معین بر طالبان فشار نظامی وارد نماید. ایجاد وحدت روشنفکری، ایجاد یک یا دو بدیل سیاسی ملی بر اساس یک کود رفتاری ملی، کار اعمال فشار بر قدرت سیاسی را موثریت میبخشد.

### 3. مبارزه مختلط.

از مبارزه مختلط منظور شیوه های مبارزه عاری از خشونت و شیوه های خشن در صورت تحمیل و اجبار، است. این شیوه عبارت از واکنش طبیعی جامعه انسانی است. کنش و واکنش یک مثال ساده روزانه آن است. بنابراین کار برای توانمندی جامعه برای مقاومت و مبارزه ضروری است. اقدام اولی در این جهت ایجاد سنگرهای ملی بر اساس یک کود رفتاری است و گام دوم تبدیل آن به سخنگو و مدافع منافع عامه مردم و منافع ملی است، تا جامعه جهانی بخصوص در شرایط شناسایی دیفکتو امارت، آن را بحیث نماینده جامعه ملی بشناسد.

پایان سخن



# فصل پنجم

## نتیجه گیری

در این فصل از بحث های انجام شده نتیجه گیری میگردد. اکنون شکی باقی نیست که ما در شرایط خیلی دشوار و فاجعه بار در تاریخ معاصر قرار داریم. شرایطی که ملت و کشور به شیوه های مختلف در معرض تهدیدها قرار دارند. جامعه ملی افغان مانند هر لت دیگر جامعه ای را در نفس خود پرورانیده که اعضای آن تحصیل کرده و روشنفکر اند. در این رساله، این دسته افراد (جامعه روشنفکری) جامعه ملی نامید شد. این جامعه روشنفکری در محراق توجه این رساله قرار داشت و دلیل آن چندگانه بود: (۱) نخست، جامعه روشنفکری همهن وظایفی را انجام میدهند که سر انسان در بدن انسان ایفا مینماید: آگاهی میبخشد، بسیج و منسجم میسازد، و حاکمان و مدیران جامعه از میان همین جامعه روشنفکری برگزیده میشوند. فصل اول زمینهای فصول بعدی را فراهم ساخت و نقش جامعه روشنفکری و زمامداران سیاسی را یاد دهانی نمود. فصل دوم به پذیراگندگی فکری و سازمانی تخصیص یافته بود و نشان داد جامعه روشنفکری از نظر سازمانی و فکر خیلی متشتت است، و تضادها و

تشابهات میانم روشنفکران را و مسایل مورد منازعه در ن جامعه را برجسته ساخت. اینهمه نیاز به گفتمان را در دو سطح میان سازمان و در سطح ملی (اتحاد جامعه روشنفکری در خطوط فکری سازمانی و در خطوط ملی) از نظر منطقی نشان داد و آن را با صداهاهاى برخاسته در مورد گفتمان ملی مورد بحث قرارداد. سوال اساسی این بود که چرا چندین صدا تا کنون نتوانسته با وصف تاملیات برای گفتمان باهم به گفتمان پردازند؟

در این فصل تضادها و تشابهات در جامعه روشنفکری و موضوعات مورد منازعه بار دیگر مورد توجه قرار دارد، زیرا این تضادها و مشابهت ها اند که مانع اتحاد دایمی در میان خانواده های فکری مانند احزاب چپ و راست و اسلامی حتی در خطوط کلی - (منافع مشترک ملی) گردیده اند. اما این مسایل خود علل اصلی نیستند زیرا تاملیات ملی نیز در ریتوریک سیاسی غایب نیستند.

حال میبینیم چرا گفتمانهای ملی افغانان به هدف نرسیده اند؟  
دلایل عمده ناکامی آنها عبارت اند از:

۱. فقدان دید استراتژیک ملی: همه ی گفتمانهای سیاسی به هدف دستیابی به یک استراتژی ملی دراز مدت صورت نگرفته اند. لوی جرگه ها برای حل سیاسی صلح و جنگ تدویر یافته اند، گفتمانهای انتخاباتی برای توزیع مقامهای انتخابی صورت گرفته اند و گفتمان های سیاسی میان ساختارهای سیاسی و مدنی نیز اهداف ملی نداشته اند بلکه برای دستیابی به اهداف کوتاه مدت راه اندازی شده اند و بنابراین نتوانسته اند به هدف استراتژیک ملی دست یابند زیرا چنین هدفی را در برابر خود قرار نداده

اند. همه ی آنها یا به این معنا واکنشی بوده اند که برای تصمیمگیری در مورد یک مساله مشخص صورت گرفته اند. لویه جرگه های تصویب قانون اساسی در شکل واقعی آن بیشتر تصمیمگیری نیروها/ ایلتهای حاکم بوده تا تصمیمگیری مردم.

در حالیکه گفتمان سیاسی یا بحث و گفتگوی سیاسی از دیر زمان در فرهنگ سیاسی جامعه ما زندگی وقفه ایی داشته بیشتر به حیات مخفی و سری پرداخته است و مردم کمتر از آنها در جریان بوده اند. از ماه ها قبل چهره ها تاریخ زده مردم را نوید میدادند تا باهم متحد گردند در حالیکه همه ی پروسه گفتمان برای اتحاد و همیاری به دسته حرم نشینان (insiders) محدود بود. و شورای عالی نجات با شعار عای عام عوامفریبانه در یک منشور تبارز نمود.

۲. تعصبات فکری و گروپی: هرنوع گفتمان با عدسیه تعصبات فکری و گروپی صورت گرفته است و در نتیجه گروههای فکری و اجتماعی غیر - خودی را به حاشیه رانده اند.

در سراپای تاریخ این نقایص ما را شکننده و ضعیف و وابسته نگه داشته است. هیچ گفتمان ملی در حضور کاستی های هولناک یاد شده ملی نخواهد شد.

مشکل اساسی کار را بحث گفتمان با حاکمان سیاسی بر سراققدار میسازد. گفتمان باید به ایجاد بدیل سیاسی بیانجامد در غیر آن اراده مردم و حاکمیت مردمی برقرار نخواهد شد و گفتماتن به تقسیم قدرت سیاسی میان زورمندان منتهی خواهد شد. بدیل سیاسی باید متفاوت و متمایز از سایر

بدیل‌های سیاسی باشد تا بتواند از یکسو اعتماد سیاسی مردم را دو باره کمایی نماید و از آنها نمایندگی نماید.

برای اتحاد جامعه روشنفکری راه دیگری به غیر از تنغیر دپر نحوه تفکر و عملکرد یعنی ترک شیوه دید تعصب آمیز وجود ندارد و این آغاز تغییر در نفسها خواهد بود.

پایان

## References

Allen Buchanan, 'Theories of Secession', *Philosophy and Public Affairs*, Vol.26, No.1 (Winter, 1997), Pp.31-61.

Boyle Katharine and Pierre Engelbert (2006). *The primacy of Politics in Separatism Dynamism*. Retrieved from [https://cega.berkeley.edu/assets/miscellaneous\\_files/wgape/10\\_Engelbert.pdf](https://cega.berkeley.edu/assets/miscellaneous_files/wgape/10_Engelbert.pdf)

Chris Baldick (2001) *Oxford Concise Dictionary of Literary Terms*: Oxford: oxford University Press.

Dahl. A. (1991). *Modern Political Analysis*.  
New Jersey, Prentice Hall Inc.

Daniel Kahneman (n . d.). *Thinking. Fast and Slow*. Farrar, Straus and Giroux / New York

David Howarth, Aletta J. Norval and Yannis Stavrakis ( eds.)  
(.2000). *Discourse theory and Political Analysis: Identities, hegemonies and Social change*. Oxford: Manchester .University Press

- David Robertson(2004) . The Routledge Dictionary of  
Politics. 3rd edition. London: Routledge.
- Earl Bobbie(1998).The Practice of Social Research, 8th  
edition. CA: Wadsworth Publishing Company.
- Edward Luck(2018).“Cultural Genocide and the Protection  
of Cultural Heritage”, J. Paul Getty Trust.[www.getty.edu](http://www.getty.edu)
- Gee James Paul (2001). An Introduction to Discourse  
Analysis: Theory and Method. London: Routledge.
- George Yule, “The Divine source”, the study of Language,  
5th edition.
- Geoffrey Graham, “Descartes on the Innateness of All  
Hogg Michael A. and Graham M. Vaughan(2010).  
Ideas”,  
Canadian Journal of Philosophy, Vol. 32, No. 3.  
September 2002. Pp355-388. Essentials  
of Social Psychology. England: Pearson Education  
Limited.
- Jan Blommaert (2005). Discourse: a critical Introduction.  
Ney York: Cambridge University Press
- Jones(eds.)(2008).Advances in Discourse Studies. London:  
Taylor & Francis.

Kenneth Thompson(ed)(2005).Readings from Emile Durkheim, London: Taylor & Francis e-library.

Macionis J.J. and Ken Plummer(1997). Sociology: a global introduction. New York: Prentice Hall

Michael Payne and Jessica Rae Barbera(Eds.)(2010). A Dictionary of Cultural and Critical Theory, 2nd edition. MA: Wile-Blackwell.

Mette Rudvin," Power behind Discourse in Community interpreting: the effect of institutional power asymmetry on interpreter strategy ", *REVISTA CANARIA DE ESTUDIOS INGLESES*, 51; November 2005, pp. 159-179

Nora stel and Wim Naudé (2016).Business in Genocide: Understanding and Avoiding Complicity. Discussion pater No.9743. Bon.

Penny Power," the Philosophical Foundations of Foucaultian Discourse Analysis, " *Critical Approach to Discourse Analysis Across Dissciplines*1 (2):18-34

Ronald Duncan(n.d.). Selected Writing of Mahatma Gandhi. London: Faber and Faber Limited

Sharp Gene(1959).“The Meanings of Non-violence: A Typology”(revised).The Journal of Conflict .Resolution, Vol.3,No.1 Oslo.pp.41-66

Vijay Bhatia, John Flowerdew and Rodney H. Paul Baker and Sibonile Ellice(2011). Key Terms in Discourse Analysis. .New York: Continuum International Publishing Group  
[www.cambridge.org/nl/academic.subjects/languages-linguistics/English-=language-and-linguistics-general-interest/study-language-7th-edition](http://www.cambridge.org/nl/academic.subjects/languages-linguistics/English-=language-and-linguistics-general-interest/study-language-7th-edition)

Ends